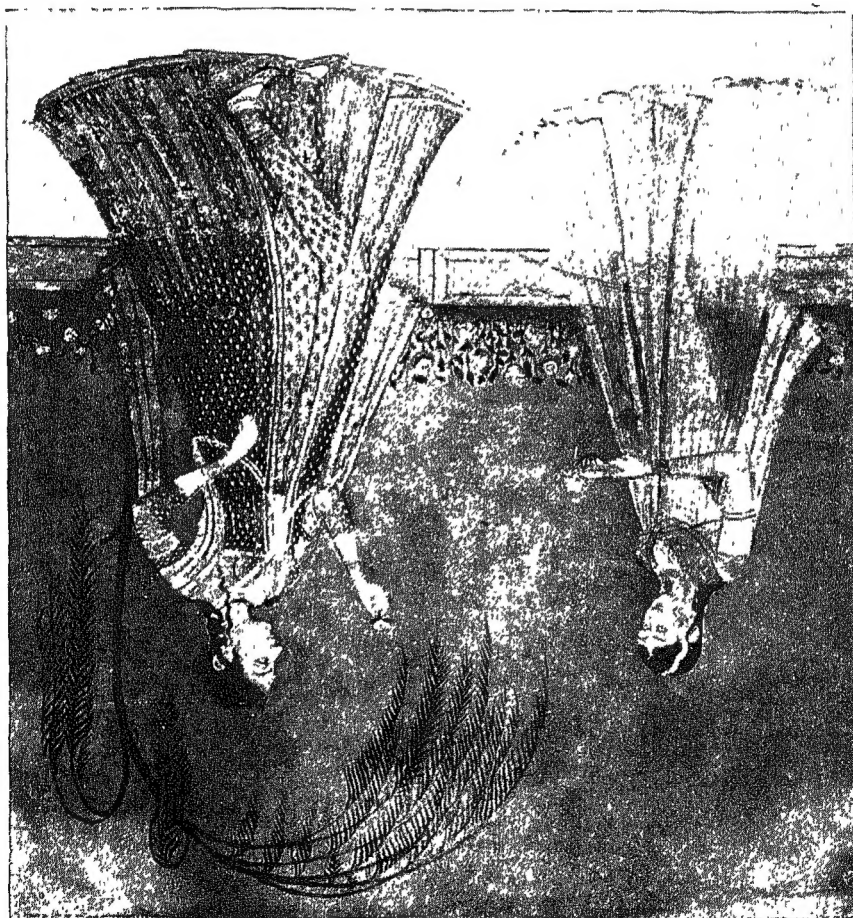


نه زنیه، راجه پسران (مجموعه اول) (مجموعه اول) (مجموعه اول)



الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لہ

الحمد لله الذي جعل كتابه مناجاة لملكه ولى الله نفسه ومحدثه لوليّه

الفقرنا الكبير

Case

سورة الحديد

صَوْنُ الْقَلْبِ

باب تمام احقر الانام محمد عبد الواحد عفى الله القصد بانه نوبه ١٨٩٨ ع

مطبع محمدية واقع مطبوع

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3963

۳۹۶۳



بسم الله الرحمن الرحيم

1953-54

نعم التي در باره این بنده ضعیف بی شمارند و اجل آنها توفیق فهم قرآن عظیم است و سنن حضرت
 پناه علیه الصلوٰۃ والسلام بر کثرین اکتیان بسیار اند و اعظم آنها تبلیغ فرقان کریم است آن حقه
 صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را تلقین فرمود بقرن اول تا ایشان بقرن ثانی رسانیدند و و بکذا
 تا اگر این در مانده را نیز از روایت و درایت آن حصه رسید اللهم صل علی هذا البیت
سیدنا و مولانا و شفیعنا افضل صلواتک و ایمن بر کائنات و علی
اصحابه و علماء امتہ اجمعین رحمتک یا رحیم الرحمن ایا بعد میگوید فقیر ولی
 این عبد الرحیم عالمی است تعالیٰ بلفظه العظیم ببین فقیر حق فی فهم کتاب الله کشاف دندوست که
نکات نافعہ که در تدبیر کلام امید یار از بکار آید در رساله محصری مضبوط نماید و آری از عنایت
 حضرت باری آن است که طالب علمان را به مجرد فهم این قواعد رای و اسع در فهم معانی کتاب
 کشاده گردد و که اگر عمری در مطالعه تفاسیر یا گذرانیدن آنها بر مفسران علی انهم اقل قیل و هذا
 بسر برند بان ضبط و ربط بدست نیارند و سمیت بالفوز الکبیر فی اصول التفسیر و کلمات
لا اله الا الله علیہ توکلت و هو حسبی و نعم الوکیل و مقاصد
 رساله محصر است و پنج باب اول در بیان علوم پنجگانه که قرآن عظیم بطریق تنصیص
 و لالت فرموده است و گویا نزول قرآن بالا صالته برای آن بوده است باب دوم در
 وجه خفاء نظم قرآن بر نسبت از زبان اهل زمان علاج آن وجه با وضوح بیان باب

بیان لطائف نظم قرآن و شرح اسلوب بدیع آن بقدر طاقت و امکان باب چهارم
بیان فنون تفسیر و محل اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعین باب پنجم در ذکر جمله صالحان
در غیب قرآن و اسباب نزول آن که مفسر حفظ آن مقدار ضرورت و فحوص در تفسیر و
سطح آن ممنوع و محظور -

باب اول در بیان علوم پنجگانه که قرآن عظیم بطریق تنصیف بیان آن نموده است
و آنست که معانی منظومه قرآن خارج از پنج علم نیست علم احکام از واجب و مندوب
باح و مکروه و حرام خواه از قسم عبادات باشد یا معاملات یا تدبیر منزل یا سیاست مدنی
و معانی این علم ذمه فقیه است و علم مخاصمه یا چهار فقره قضائیه یهود و نصاری و مشرکین و منافقین
از پنج علم برین علم ذمه تکلم است و علم تذکیر بالارائه از بیان خلق آسمان و زمین و الهام بهندگان آنچه
از کتب را درمی یابست و از بیان صفات کامله او تبارک و تعالی و علم تذکیر بایام الهی بیان آن
و روش را خدا بیتیغالی ایجا و فرموده است از جنس انعام مطیعین و تعذیب مجرمین و علم تذکیر بوقت
فرج بعد از آن از خیر و نشر و حساب و میزان و جنت و نار و حفظ تفصیل این علوم و احقاقی حادث
خبرها مناسبت آن وظیفه و اعط و مذکرت و بیان این علوم بروش تقریر عرب اول واقع شدند
بجایگاهش تقریر متاخران پس در آیات احکام اختصار که قاعده متن نویسان است و تنقیح قواعد
جبارت اغیض و ورید که صناعت اصولیان است التزام نفرمود و در آیات مخاصمه التزام به مشهورات
نگفتند که خطابیات نافه اختیار نموده تنقیح بر این بروش منطقیان مناسبه در انتقال از مطلبی
برای کمال آنچه قاعده ادبای متاخرین است رعایت نکرد بلکه آنچه انقاسی آن بر عباد خود مهم نیست
نیک گرفت و فرمود هر چه مقدم شود گوشود و هر چه موخر شود گوشود عاصم مفسرین بر آیتی را از آیات
معیل همه و آیات احکام بقصه مربوط سازند و آن قصه را سبب نزول آن انگارند اما محقق نیست
مع کرد صحت صحتی از نزول قرآن چندین نفوس بشر است و در هم شکستن عقائد باطله و اعمال فاسده
ثل آن آن پس وجود عقائد باطله در مکلفین سبب نزول آیات مخاصمه است و وجود اعمال فاسده
پایان مقام در میان ایشان سبب نزول آیات احکام است و متنبه نشدن ایشان بذكر
امتدایام الله و وقایع موت و مابعد آن سبب نزول آیات تذکیر است خصوصیات قصص

جبر که تصدیق روایت آن کشیده اند چندان دخیل نیست الا در بعض آیات که آنجا تعریف
بواقعی اتفاق که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده یا پیش از زمان آنحضرت
پیوسته اند و انتظاری که سامع را از شنیدن آن تعرض حاصل میشود بدون بسط قصه را آن
پس لازم آمد که این علوم را بوجهی شرح کنیم که متون ابرار قصص جزئیه لازم نیاید فصل
در قرآن مجید با چهار فرقه ضاله مخاصمه واقع شده است مشرکین و یهود و نصاری و منافقین
مخاصمه بر دو قسم است یکی آنکه آن عقیده باطله را بیان کنند و بیصیص نمایند و بر شناعة او و بر آ
کنند پس پس دیگر آنکه شبهات ایشان تقریر نمایند و آنرا با دله بر مانی یا خطا بیج حل نمایند
خود را خفایا می گفتند و دعوی تدبیر ملت اسلامی می کردند و حقیقت کسی را گویند که ملت ابرار
باشد و شعرا آن ملت را لازم گیر و شعاری ملت ابرار بی حج خانه کعبه است و استقبال آن در حاکم
از جنابت و احتیاط و تسامح خصال فطرت و تحریم اشهر حرم و تقییم مسجد حرام و تحریم محرمات نسب
و نوح در صلق و تحریر لایحه و تقرب بند و نوح و نوح و نوح در اصل ملت و ضو و غار و صوم از ط
تا غروب آفتاب و تعدد بریتانی و مساکین و اعانت بر نوایب حق و صلوات بر امام مبعوض
بفضل بن اشیا در میان ایشان جاری بود اما جمهور مشرکین آنرا ترک نموده بودند و در میان
کان لم یکن شده بود و تحریم قتل و سرقت و زنا و ربا و غصب نیز در اصل ملت ثابت بود و انکار بر
آنها فی الجمله جاری اما جمهور مشرکین ترکیب آن بودند و حکم نفس اماره می رفتند و عقیده اثبات
و آنکه خدا خالق آسمان و زمین است و مدبر حوادث عظام است و قادر بر ارسال رسل و مجازا
بر اعمال ایشان و مقدر حوادث عظام است و قادر قبل از وقوع آن و آنکه فرشتگان
مقرب خدا اند و مستحق تعظیم اند نیز در میان ایشان ثابت بود و اشعار ایشان دلالت
اما جمهور مشرکین درین عقاید شبهات بسیار ناشی از استبعاد آن امور و عدم الفهم بود
آن بهم رسانیده بودند و گمراهی ایشان شرک بود و تشبیه و تحریف و انکار معاد و استبعاد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فاش بودن اعمال فحیه و منطالم در میان یکدیگر و ابتلاع مردم فاه
و مندرس ساختن عبادات شرک آنست که غیر خدا را صفات مختصه خدا اثبات نمایند مثل توت
در عالم باراده که تعبیر از آن بکن فیکون میشود و یا علم ذاتی از غیر کتاب بحواس و دلیل عقلی و منام

و مانند آن یا ایجاد شفا فی مریض یا لعنت کردن بر شخصی و ناخوش بودن از او تا بسبب آن که گاه
 تنگ است یا بیمار و شقی گردد و رحمت فرستادن بر شخصی تا بسبب آن رحمت فراموشی و صحیح
 بودن و سعید باشد و این مشرکان در خلق چهار مرتبه امور عظام هیچ یک را شریک نمیدانستند
 و چون خدا شایع بر کاری ابرام فرماید هیچ یک را قدرت مانعت اثبات نمیکردند بلکه اشترک ایشان
 در امور خاصه بعضی بندگان بودگان میکردند که مانند آنکه بادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را
 با طرف مالک می فرستند و ایشان را در امور جزئیة تا وقتی که حکم صریح بادشاه صادر نشده است
 محض تصرف می دارد و خود بتدبیر امور جزئیة بندگان نمی پردازد و حواله سایر بندگان بقیه می کند
 و شفاعت قهرمان در باب خادمان و متوسلان ایشان قبول می نماید همچنین ملک علی الاطلاق
 بعضی بندگان خود را خلعت الوهیت داده است و رضا و محبت ایشان در سایر بندگان
 اثر میکند پس واجب می دانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل
 شود و شفاعت برای ایشان در مجاری امور درجه پذیرای باید و بهلا خطه این امور سجده بسوی ایشان
 فرج برای ایشان و حلف بنام ایشان و استغاثت در امور ضروری بقدرت کن فیکون ایشان
 خویشی نمودند و صورتها از سنگ و صغور و زمین مثل آن تراشیده قبله توجه بآن ارواح ساخته
 اجا لان رفته رفته آن سنگ ها را بذاتهای خود معبود انگاشتند و خلط عظیم راه یافت تشبیه
 ببارت از اثبات صفات بشریه است خدا را تبارک تعالی پس میگفتند که ملائکه و حتران خدا اند و
 گفتند که شفاعت بندگان خود قبول میکند اگر چه رضا مندی نباشد چنانکه بادشاها بآن پند
 برای کبار گاهی چنین میکنند و علم و سمع و بصر که لائق جناب الوهیت است چون در زمین ایشان
 میگرفت بر علم و سمع و بصر خود قیاس میکردند و در تجسم و تجریمی افتادند و تبیان تحریف آنست که اولاً حضرت
 معجل بر شریعت جد بزرگوار خود بودند تا آنکه عمر بن ^{سکان زنتی} ^{۱۱} لعنة الله علیه پیدا شد و برائی ایشان اصنام
 میسج کرده عبادت آنها مشروع ساختند و بلیه کردن بجای و سوا بیب و حام و متعلق سام با زلام
 مثل آن برای ایشان اختراع نمود و این طریقه پیش از بعثت آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 سال وقوع یافت و از آنجمله و شیب شک با خوار آمار خود می نمودند و آنرا یکی از حج
 نمده اگر چه انبیاء سابق حشر و نشر بیان فرموده اند اما نه باین شرح و مبسط که در آن

عظیم مذکور است لهذا جمهور مشرکین بر آن مطلع نبودند و مستعجب می انگاشتند و این جماعه اگر چه
نبوت حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل بلکه نبوت موسی علیهم السلام نیز اعتراف نموده بودند اما
صفات بشریه که حجاب جمال با کمال انبیاست ایشانرا نشو و نشین میداد و حقیقت تدبیر الهی که
مقتضی بعثت انبیاست نشناخته چون مالوف بمثال رسول برسل بودند آنرا استبعاد می نمودند
درین باب شبهات و ابیه نامسموعه در میان می آوردند مانند آنکه محتاج بشرب و طعام نبی چرا باشد
و خدا تعالی فرشته را چه نفرستد و هر آدمی جدا جدا می نازل نکند و علی هذا لا سلب و اگر در تصویر
حال مشرکین و عقائد و اعمال ایشان توقف داری احوال محرقان اهل زمان خصوصاً آنکه کلمه را
دارا لا سلام سکونت دارند ملاحظه کن که ولایت را چه خیال کرده اند یا وجود اعتراف بر ولایت اولیا
مستقدین درین زمانه وجود اولیا محال می انگارند و بقبور و آستانه های میر و ذوات و انواع شرک بعل می آرند
تشبیه و تحریف چگونه در ایشان راه یافته است و حکیم حدیث صحیح للتبعیض من کان قبلکم ازین آفات
بسیج چیز نیست کلام فر قومی مرکب آنند و معتقد مثل آن عا قانا الله سبحانه من ذلک
بالجمله خدا تعالی بر حمت خود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در میان عرب معوث ساخت و آنحضرت
با قامت ملت حنیفه ام فرمود و در قرآن عظیم با ایشان مخاصمه نمود و در مخاصمه تمسک بمسلمات
ایشان از بقایای ملت حنیفه واقع شد تا الزام متحقق شود پس جواب اشراک و اولی طلب دلیل است
و نقض تمسک بتقلید آبا و نیا عدم مساوات این بندگان با خدای تبارک و تعالی و اختصاص
خدا باستحقاق اقصی غایت تعظیم بخلاف این بندگان و ثالثاً بیان اجماع انبیا بر برین مسئله و ارسال
من قبلک من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبد و و را بعبایان شناعت
عبادت اصنام و سقوط اجاز از مراتب کمالات انسانیه فیکفیه تبه الالهیه و این جواب مسوق است
برای قومی که اصنام را معبود لذاته انگارند و جواب تشبیه و اولی طلب دلیل است و نقض تمسک
بتقلید آبا و نیا بیان ضروری بودن مجانست در میان والد و آں مقم
شناعت اثبات مکرره و مضموم پیش خود خدا را تبارک و تعالی الذی بکمال البنا
مسوق است برای قومی که پرشهورات و متوجهاات شعریه خوگر شده اند
بودند و جواب تحریف بیان عدم نقل آن است از آنکه ملت و بیان آنکه این

بجز معصوم است و جواب استبعاد و نشر و لا قیاس است بر اجماع اراض و مانند آن تفصیح مناط که
شامل قدرت و امکان اعاده است و ثانیاً بیان موافقت اهل کتب الکیه است در اخبار آن و
جواب استبعاد و رسالت اولاً بیان وجود آن است در انبیای متقدمین و ما ادرسلنا من
قبلك الا رجالا نوحی الیهم و یقولون الذین کفروا الستمر سلا قل ینبئکم الله شهید الینی
و ینبئکم و من عندک علم الکتاب و ثانیاً دفع استبعاد و به بیان آنکه این اخبار رسالت عبارت
از وحی است قل انما انا بشر مثکم لکن وحی الی و تفسیر وحی با آنچه محال نبود و ما کان لبشر ان ینطق الله الایة
ثالثاً بیان آنکه عدم ظهور معجزاتی که اقترح آن می کنند و عدم موافقت حق با ایشان و تعیین شخصی که
پیغمبری آن بخوانند و یا فرشته را پیغمبر نساختن یا هر کس وحی نفرستادن بنا بر مصلحت کلیه است
که علم ایشان از او را که آن قاصر است و چون اکثر مبعوث الیه هم مشرکین بودند این مضامین را در
سورتهایی بسیار با سالیب متعدد و بتائیدات بلیغ اثبات فرموده و از اعاده آن مراتب کثیره
تجاشی نمود آری محاطه حکیم مطلق به نسبت این جاها را چنین باید و در مقابل این بیعتلان سخن گفتن
همین تاکید شاید فکال نقادیم العزیز العلیل و بهود و تخریت ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان
تخریف حکام تخریت بودند خواه تخریف لفظی باشد خواه تخریف معنوی و کتمان آیات آن و اقربا با حق آنچه
از آن نیست بآن و تشابه و اقامت حکام آن و مبالغه در تعصب مذرب خود و استبعاد رسالت حضرت
پیغمبر مصلی علیه و آله و سلم و بی وطن بنسبت آنحضرت بلکه نسبت خدا و تبارک و تعالی نیز و مبتلا
بودند به کج و حرص و غیر آن اما در تخریف لفظی در ترجمه تخریت و امثال آن بکار می بردند و در اصل تخریت
پیش این فقیر این چنین محقق شد و به قول ابن عباس و تخریف معنوی تاویل فاسد است کج ایتمی غیر
معنی آن بسنیه زوری و انحراف از راه مستقیم از انجمله آنست که فرق میان متدین فاسق و کافر جاحد
هر طریقی بیان کرده اند و کافر را خلوه از عذاب شدید اثبات نموده اند و فاسق را خروج از نار و شفقت
انبیاء در سبب کرده اند و تقریر تبعی در هر طریقی اظهار نام متدین بآن ملت کرده اند و در تخریت پیرو
و جمعی را این منزلت اثبات نموده اند و در تخریل نصرانی را درین مرتبه داشته اند و در قرآن عظیم مسلمانان
را این مرتبت نهاده اند و مناط حکم ایمانست بخدا و ز آخرت و انقیاد پیغمبری که بر ایشان
مبعوث باشد و عمل بمشروع ملت و اجتناب از منهیات آن نه خصوص شیخ فرقه لذا تها پس پیرو

دانستند که هر که یهودی باشد یا عبری البتہ بهشتی خواهد بود و شفاعت انبیاء را در خلاص خواهد داشت
 و چند روز در دوزخ خواهد ماند اگر چه آن مناط حکم مستحق نشود و ایمان بخدا و پیغمبر آدرده باشد که صحیح
 نبود و از ایمان باخترت و بر سالت پیغمبری مبعوث بایشان حتمی ادراک نکرده باشد و این غلط
 صرف است و جهل محض چون قرآن عظیم همین است بر کتب سابقه و همین موضع اشکال آن
 شبه را در چه اتم کشف فرمود بلی من کسب السیئة و لحاطت به خطیئته فاولئک اهل
 النار هم فیما حال دون و از انچه آنست که در هر ملتی احکام بر حسب مصالح آن عصر بیان نموده اند
 و در تشریح بر وفق عادات قوم سلوک نموده اند و بتاکید اخذ بآن و ادمت عمل و اعتقاد در آن و
 حصر حقیقت در آن امر فرموده اند و مراد آنست که در آن عصر و در آن زمان حقیقت در آن اعمال محصور
 و ادمت ظاهری مراد است نه ادمت حقیقی یعنی تا آنکه نبی دیگر نیاید و پورده خفا از روی نبوت وی
 اندخته نه بشود و ایشان آن را بر استخالت نسخ نبوت حل کرده اند و وصیت اخذ بآن ملت فی الحقیقت
 معینش وصیت اخذ بایمان و اعمال صالحه است خصوصیت آن ملت لذا تنها معتبر نیست ایشان
 خصوصیت را معتبر دانسته گمان کردند که یعقوب علیه السلام اولاد خود را بر وصیت و وصیت کرده است
 و از انچه آنست که خدا تعالی در هر ملتی انبیاء و تابعان ایشان را بقلب مقرب و محبوب تشریف
 داده است و فکر آن ملت را بر صفت مبغوضیت مکتوب کرده است و در بناب بلفظ شائع در هر قوم
 واقعه اگر لفظا بجای محبوبان ذکر شده باشد چه عجب یهود گمان کردند که آن تشریف و ابر بر ابراهیم یهودی
 عبری و اسرائیل است و ندانستند که ابر بر صفت انقیاد و خضوع و تشبیه براه حق است بیعت
 انبیاء لا غیر و ازین قبیل تا ویلات فاسده بسیار در خاطر ایشان مکرور شده بود و آنرا از ابا و اجداد
 خود فرا گرفته قرآن از اله این شبهات بروجه اتم فرمود و کتمان آیات آن است که بعضی احکام و آیات
 را برای محافل جاه شرعی یا برای طلب ریاستی اخفای نمودند تا اعتقاد مردمان نسبت ایشان
 متلاشی نشود و تبرک عمل بآن آیات طام نشوند از انچه آنست که رجم زانی در توریت مذکور است
 و ایشان بنا بر جمیع اجبار خود بر ترک رجم و اقامت جلد تخیم وجه بجای آن آنرا ترک کرده بود
 و از خوف فضیحتی آن را می پوشیدند و از انچه آنست که آیاتی را در ان بشارت با نوح و اسمعیل علیهما
 السلام است بیعت بنی در میان اولاد ایشان و اشارت بوجود ملتی که در سرزمین حجاز نشین

تمام پیدا کند و بسبب آن جبال عرفات بتلبیه محو گردد و از اطراف اقلیم قصد آن موضع کنند و آن
آیات انا حال در نوریت ثابت است تاویل میگردند که اخبار است بوجو داین ملت نه امر است
با خدا آن می گفتند ملحقه کعبت علینا و چون این تاویل رکبیک را هیچ کس نمی شنید و پیش
هیچ کس صحبت نداشت با یکدیگر تو اوصی میگردند با خفاء آن و تجویز اظهار آن بر عام و خاص نمیگردند
استعد ثو نه بعد افتخار الله علیکم لیحا جو کرده عند ری که چه بلا جابل بودند منت نهادن
خدا بر ما بجزه وکیل باین مبالغه و ذکر این است بدین تشریف هیچ احتمال دارد که کل بر اخبار آن پیش
و کسریض بندین آن نمود و لیکن انک هذا افلا عظیم و اما انتر پس سبب آن دخول تعقی و نشد
بر اخبار و رهبران ایشان و استخسان یعنی استنباط بعض حکام بنا برادر آن صلحت در آن بدون
نفس شارع و استنباطات و اتمیه را رواج داد و پس ابتلع آنرا الحق باصل ساختند و اتفاق
سلف خود یکی از حج قاطع گمان می کردند خود را انکاثیوت حضرت عیسی علیه السلام هیچ مستمند
ایشان نیست مگر احوال سلف و همچنین در بسیاری از احکام و آما مساله در اقامت حکام آن و
از تکاب بخل و حرص خود ظاهر است که مقتضی نفس اماره است و آن بر همه کس غالب است
الا من شاء الله ان النفس لا مادة بالسوء الا ما دهم دبی اما این زریث اهل
کتاب رنگی دیگر پیدا کرده بود که تکلف می کردند برای تصحیح آن به تاویل فاسد و آنرا دو رنگ تشرع
انبار می نمودند و اما استبعاد رسالت حضرت پیغمبر باصلی الله علیه و آله و سلم پس سبب آن اختلاف
عادات انبیاء و احوال ایشان است در اکثر تزویج و تقلیل آن و آنچه بدان ماند و اختلاف
شرائع ایشان و اختلاف سنت الله در معامله انبیاء و بعثت پیغمبر از قوم نبی سبیل بعد از آنکه
جمهور انبیاء از نبی اسرائیل بودند و امثال آن و اصل درین مسئله آنست که نبوت بمنزله اصلاح
نفس عالم سنت و تسویه عادات و عبادات ایشان نه ایجاد اصول بخواهم هر قومی در عبادت
و تدبیر منزل و سیاست مدنی عادی دارند اگر نبوت در آن قوم پیدا شود آن عادات را بر انداخت
در کنند و از سر نو ایجاد دیگر نماید بلکه نیز نماید در میان عادات آنچه بر قاعده باشد و موافق مرضی حق
و دینی گذارد و آنچه خلاف آن باشد تغییر دهد بقدر ضرورت و تذکیر بالار الله و بایام الله تبارک و تعالی
سلوب میشود که در میان ایشان شائع باشد و بدان آشنا شده باشند پس سبب این نکته

شرايع انبيا مختلف شده مثل اين اختلاف اختلاف حكم طيب است چون تدبير دو بهار گندي کي را دو
 سرود بهر غذای بار و وصف کنند و ديگر اوده ای حار و غذای حار را نمايد و غرض طيب در دو جا
 یکی است و آن اصلاح طبع و از ازاله مفسد لا غير باشد که در هر اقليم طبع غذا علیحد و وصف کنند بحسب اقليم
 آن اقليم و در هر فصلی تدبیری ديگر اختيار نمايد بحسب طبع آن فصل همچنان حکيم حقیقی جل مجدده چون است
 که آن بپاران مرض نفسانی را معالجه نمايد و تقویت طبع قوت ملکه و از ازاله مفسدان ایجاد فرمايد بحسب
 اختلاف اقوام و عادات و مشهورات و مسلمات هر عصر آن معالجه مختلف شد با محله اگر نمونه نبود خواهی
 که بنی علمای سوره که طالب دنیا باشند و عو گرفته به تقلید سلف و معرض از نصوص کتاب و سنت و تحقیق
 و تشديد با احسان عالمی را مستند ساخته از کلام شارع معصوم بی پروا شده باشند و احادیث معتبره
 و تاویلات فاسده را مقتدای خود ساخته باشند تماشا کن کانه هم همان انصاری به حضرت عیسی علیه
 السلام ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان آن بود که خدای را بتارک و تقالی سه شجره متغایر بوجه
 من الوجوه و تحبوه آخر میداشتند و آن شعب قائم گشته میگفتند کي ائمه آن بازار مبدایت عالم بود و دیگری ائمه
 آن بازار صادر اول است که معنی عام شامل جمیع موجودات است و دیگر روح القدس و آن
 بازار عقول مجرده بود و اعتقاد میکردند که اقوام این بروح عیسی تدبر نموده یعنی چنانکه جبرئیل علیه السلام
 بصورت آدمی ظاهر میشد و همچنین این بصورت روح عیسی ظهور نمود پس عیسی هم خداست و هم ابن الله
 و هم بشر و احکام بشریه و الهیه هر دو بروی جا رسبت و در پنهان متسک به بعض نصوص انجیل مینمودند
 که در اینجا لفظ ابن واقع شده بعض افعال الهیه را بخود نسبت داده اند جواب اشکال اول بر تقدیر
 تسلیم آنکه کلام حضرت عیسی باشد نه محرف است که لفظ ابن در زمان قدیم بمعنی محبوب و مقرب
 و مختار بوده است چنانکه بسیاری از قرآن در انجیل دلالت می کنند و جواب اشکال ثانی آنست
 که بر تبدیل حکایت است چنانکه لیلی پادشاه می گوید که ما فلان ملک را فتح کردیم و فلان قلعه را بدیم
 زدیم و در حقیقت بمعنی جمع است بپادشاه و لیلی که بجز ترجمانی نیست و نیز می تواند بود که طریق دومی
 عیسی انطباع معانی بوده است و لوح نفس ایشان از قبل عالم اعلی نه مثل حضرت جبرئیل بصورت
 بشریه و انظار کلام پس بسبب این انطباع کلامی از حضرت ایشان جاری میشد که مشعر به
 آن افعال بخود باشد و الحقیقه غیر حقیقه با بجه خداست تعالی رد این مذهب باطل فرمود و بیان نمود که

عیسی بنده خداست و روح پاک وی که در رحم مریم صدیق فرستاده شد و او را روح القدس تا تئید داد و
 عنایت خاص در باره او می داشت با جمله اگر بفرض خدا تبارک و تعالی در کسوت روحی که عیسی
 سائر ارواح است برآمده باشد و تندع به بشری کرده بود چون این نسبت را نیک بشکافیم نطق آنجا
 برین معنی جاری نباشد لا یتسلح و اقرب الفاظ باین معنی تقویم و مثل آن بود تعالی عما یقول الظالمون
 علوا کیدیا اگر خواهی که نمونه آن ازین فریق ملاحظه کنی امروز اولاد مثل تخ و اولیا را تماشا کن که در حق
 آبا خود چه ظنون دارند و تا کجا کشیده برده اند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب یتقلبون و نیز از
 ضلالت ایشان یکی آنست که جرم میکنند که حضرت عیسی مقتول شده است و فی الواقع وقعه
 عیسی اشتباهی واقع شده بود و رفع بر آسمان را قتل گمان کردند و کابو عن کابین همان غلط را روایت
 نمودند خدا تعالی در قرآن شریف از آنکه شبیه فرمود که ما قتلوا و ما صلیو و لکن شبهو در انجیل آنچه
 منقول است حضرت عیسی ازین باب مذکور است معنی اخبار است به جرات یهود و اقام ایشان قریل
 هر چند خدا تعالی ازین مهله کجائی عیسر کرده و آنچه منقول است حواریان است شناسای آن وقوع اشتباه است
 و عدم اطلاع بر حقیقت رفع که مالوف اذ بان و سماع نبود و نیز از ضلالت ایشان یکی آنست که
 می گویند که فارقیطاه یهود همان عیسی است که بعد قتل عیسی حواریان آمد و ایشان را به تنسک انجیل
 وصیت کرد و می گویند عیسی وصیت کرده است که متنبیان بسیار پیدا خواهند شد پس هر که نام مرا
 گیر سخن او قبول کنید و الا نه کنید قرآن عظیم بیان فرمود که بشارت حضرت عیسی بر پیغمبر اعلی علیه
 و سلم منطبق است نه بر صورت روحانیه حضرت عیسی زیرا که در انجیل گفته شد که فارقیطاه یهودی در میان
 شما باشد و تعلیم علم کند و پاک سازد مردمان را و این معنی خبر حضرت پیغمبر را ظاهر نشد و نام عیسی گفتن
 عبارت از آنست که اثبات ثبوت ایشان کنند آنکه الله گوید یا ابن الله اما منافقان و قسم بودند
 گروهی زبان کلایمان گفتند و دل ایشان بکفر و جود صرف بخاطر اظهار می کردند و در حق ایشان است
 فی الدنیا و الا سفل من العاد گروهی داخل شدند در اسلام بضعف مثلا به عادات قوم خود معتادند
 اگر قسم مسلمان باشد ایشان نیز مسلم شوند و اگر کافر باشد ایشان نیز کافر و مثلاً اتباع لذات و نیونیته
 بردل ایشان چندان هجوم کرده است که محبت خدا و محبت رسول را جای نگذاشته یا حرص مال
 و حسد و حقد و مثل آن مالمک قلب ایشان شده است که عداوت مناجات و برکات عبادات را

بخاطر ایشان جای نگذاشت و مثلاً اشتغال با امور معاش چندان مشغوف خود ساخت که اهتمام
 با امر معاد و آخرتوقع داشتن و در فکر آن افتادن فرصت نداد و مثلاً در رسالت حضرت پیغمبر باطنون
 و اطمینان و شبهات را یکباره بخاطر ایشان میگذرد و هر چند تا آنجا نمی رسد که خلع رتبه اسلام کنند و از آن با
 بجای برآیند و مثلاً آن شکوک جریان حکام بشریت است بر حضرت پیغمبر و ظهور ملت اسلامیه
 در صورت غلبه ملوک بر اطراف محاکم و مانند آن و مثلاً محبت قبائل و عشائر ایشان ماهر آن
 داشت که در نصرت ایشان و تقویت و تائید ایشان هر چند خلاف اهل اسلام باشند سعی تبلیغ
 به تقدیم رسانند و درین مقابل امر اسلام را مست کند و این قسم نفاق عقل و نفاق اخلاق
 است و نفاق اول بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم نتوان داشت که از قبیل علم غیب است و
 بر مکر و طلب اطلاع نتوان یافت و نفاق ثانی کثیر الوقوع را بسیار زمان ما و اشاره به نفاق
 است آنچه در حدیث آمده ثلث من کن فيه كان منافقا خالصا اذا حدث كذب واذا وعد خلاه و
 اذا اخاصم فجوهم المنافق بطنه و هم المؤمن قوسه الى غير ذلك من الاحاديث
 خدای تعالی اعمال و اخلاق ایشان را در قرآن عظیم آشکارا ساخت و از احوال این دو گروه پیوسته
 بسیار بیان فرمود تا همه امت از آن احتراز نمایند و اگر خواهی از منافقان نمونه بینی در مجلس امر
 و مصاحبان ایشان را ببینی که مرضی ایشان را بر مرضی شارع ترجیح میدهند در انصاف هیچ
 فرق نیست در میان آنانکه کلام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بواسطه شنیده نفاق و در پیزند و
 در میان آنانکه الحال پیدا شده اند و بطریق یقین حکم شارع معلوم کرده اند بعد از آن بر ایشان خلاف
 آن اقدام می نمایند و علی هذا القیاس جماعه از عقولیان که شکوک و شبهات بسیار بخاطر دارند
 و معاد را انسیا و غنسیا ساخته اند نمونه آن کرده اند با بجا چون قرآن بخوانی گمان کن که همه
 با قومی بود که بودند و در گذشتند بلکه حکم حدیث لعن الثمن من قبل که هیچ بلای نبود مگر امروز
 نمونه آن موجود است پس مقصود اصلی بیان کلیات آن مقاصد است نه خصوصیات آن آیات
 اینست آنچه درین کتاب از بیان عقائد این فرق ضاله و تقریر احوال آنها میسر شد و آن در فهم
 معانی آیات محاصمه انشمار الله تعالی کافیست
 فصل در بقیه مباحث علوم پنجگانه باید دانست که نزول قرآن برای تهذیب طوائف ناس است

از عرب و عجم و حضور و بدو پس حکمت الهی مقتضی آن باشد که در تذکیر بآلاء الهیه زیاده از آنچه معلوم اکثر افراد
 بشر آدم بود خطاب نکرد و زیاده از آن بحث و تفتیش بکار نیاورد و سخن در اسما و الله و صفات الله
 بویچی مسوق ساخت که با درکی و فطانتی که افراد انسان در اصل فطرت بر آن مخلوق اند بدون
 مهارست حکمت الهیه و بدون مزاولت علم کلام آنرا نتوانند احاطه نمود و بفهم آن رسید پس اثبات
 ذات مبدا اجمالاً فرمود که این علم سار شیت در افراد بنی آدم هیچ طائفه ازین جماعه در اقلیم صالحه و
 اکثرت قریبه به اعتدال نه بینی که متکثر آن باشد و چون اثبات صفات بطریق محال و تحقیق حقائق
 نسبت ایشان متعذر بود و اگر اصل این صفات الهی مطلع نشوند معرفت ربوبیت که انفع و بیشیا
 در تهذیب نفوس همانست نرسد حکمت الهی مقتضی آن شد که از صفات کامله بشیر که آن را می دانند
 و بوجود آن تلح میان ایشان جاریست چند برگزید و آنرا بازاری معانی غامضه که عقول بشر را جست
 جلال او را نهیست استعمال فرمود و نکته لیس کنش شیء تریاق و اعضاء چهل مرکب ساخت و
 چندی از صفات بشیری که در اثبات مثل آن ثوران او با هم بجانب عقاید باطله حاصل میشد
 مثل اثبات ولد و بکار و جزع منع فرمود اگر نیک بشکافی جریان بر مسطر علوم نوعیه انسان غیبه
 کتبیه ایشان و تمیز صفاتی که اثبات آن میتوان کرد و در آنها خللی نمی آید از صفاتی که ثوران و اتمام
 باطله می نماید امری دقیق است که اذهان عالمه بیان نتوان رسید لاجرم این علم توقیفی آمد و در خصص تکلم
 یا آنچه خواهند داده نشد و از آلاء الهیه و آیات قدرت او بعل و علما آن را اختیار فرمود که حق و بدو و عجب و عجم
 یکسان فهم کنند لهذا ذکر نعم نفسانی که مخصوص علما و اولیا باشد در میان نیامد و از نعمتهای ارتقا فیه
 مخصوصه به ملوک خبر نداد پس آنچه ذکر آن می بایست کرد مثل خلق سموات و ارض است و انزال باران
 و احباب و جاری ساختن آن از ارض و بر آوردن انواع انهار و جویب و از بار بار اسطر آب و الهام
 صناعات ضروریه و اقدار بفعل آنهاست و در مواضع بسیار تنبیه بر اختلاف احوال مردمان در وقت
 هجوم مصائب و انکشاف آنها تقریر کرده آمد از امراض نفسانیه کثیره الوقوع است و از آیام الله
 یعنی وقایعی که آنرا احداث فرموده است از مثل انعام طبعین و تغذیه عصاة آنرا اختیار فرموده
 که بگوش ایشان رسیده باشد و اجمالاً ذکر آنرا از ان مشنیده باشند مثل قصص قوم نوح و عاد و ثمود که عرب
 نرا با حسن تدقیق نموده بودند و مثل قصص حضرت ابراهیم و انبیای بنی اسرائیل که بسبب یهود با عرب

در قرون بسیار مانوس استلح ایشان شده بودند قصص شاذه غیر مانوسه ایراد فرمودند و نه اخبار
 مجازات فارس و هند را ذکر نمود و از قصص مشهوره جماعی چند انتزاع فرموده که در تذکیر ایشان
 بکار آید نه سر و تمام قصص بجمع خصوصیات آنکه دو حکمت در اینجا است که چون عوام قصه نادره
 غایت ندرت نشنوند یا پیش ایشان منتقصا در ذکر خصوصیات قصص کرده شود به نفس آن
 قصص میل نمایند و از تذکره غرض اصلی همان است در مانند و این سخن بدان ماند که عارفی گفته است
 که ازان باز که قواعد تجوید را مردمان یاد گرفتند از شتوع و تلاوت باز ماندند و ازان باز که مفسران
 در وجه بعیده تفسیر سخن را ندیدند علم تفسیر نادره کالعدم شد پس ازان قصص که مکرر در قرآن می آید قصص
 آدم از ارض است و سجده کردن فرشتگان و سر باز زدن شیطان و ملعونان او و سعی کردن او از آن
 باز در انجوائی بنی آدم است و قصه خاصه حضرت نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب با قوام خود
 در باب توحید و امر معروف و نهی منکر و سر باز زدن آن اقوام و شبهات رکیکه آوردن ایشان چون
 دادن حضرت انبیا و عقوبت الهی آن شقیان را و ظهور نصرت او تعالی نسبت انبیا و تابعان ایشان
 و قصص حضرت موسی با فرعون و فرعونیان و یاسف بنی اسرائیل و مکابره ایجماعت با حضرت
 ایشان و قیام خدا تعالی بعقوبت آن شقیان و ظهور نصرت او مره بعد مره به نسبت جناب اعلی
 و قصه خلافت داود و سلیمان و آیات و کرامات ایشان و محنت ایوب و یونس و ظهور رحمت الهی
 بر ایشان و تجابت دعای زکریا و قصص عجیبه حضرت عیسی و تولد ایشان بی پدر و کلم ایشان مهد
 و ظهور خوارق عادات از ایشان پس این قصص با طوار مختلفه اجمالاً و تفصیلاً چه حسب مقتضای
 اسلوب سوره مذکور شد و ازان قصص که در یک جایاد و جافقط مذکور شد رفع حضرت ادریس است
 مناظره حضرت ابراهیم با نمرود و رویت حیا طبر و فرخ فرزند و قصه حضرت یوسف و قصه تولد حضرت
 موسی و القای ایشان دریم و قتل ایشان قبلی را و گریختن بدین و تنزوح آنجا و دیدن نار بر شجره و
 شنیدن ازان و قصص پنج بقدره و قصه ملاقات حضرت موسی با خضر و قصه طالوت و جالوت و قصه
 بلقیس و قصه ذوالقرنین و قصه صحاب کعب و قصه دومر که محاوره کرد با یکدیگر و قصه اصحاب
 جنت و قصه رسل ثلاثه حضرت عیسی که او را کفار شهید ساختند و قصه اصحاب الفیل
 پس مقصود از این قصص نه معرفت نفس آنهاست بلکه مقصود انتقال ذهن سامع است بمرتبه

لشکر و معاصی و عقوبت خدایتعالی برانہا و مطمئن شدن بنصرت خدایتعالی و ظهور عنایت او در باب
 مخلصین و از ذکر موت و مابعد آن کیفیت موت انسان و بیجاگی او در آن ساعت و عرض جنت
 نار بعد از موت و ظهور ملائکہ عذاب بیان فرمود و شرط قیامت از نزول حضرت عیسی و خروج دجال
 و یاجوج و ماجوج و نغزہ صغری و نغزہ قیام و حشر و نشر و سوال و جواب و میزان و یافتن نامہائی بحال
 بیکن و شمال و درآمدن مؤمنین بہشت و درآمدن کفار بدوزخ و اختصاص اہل نارتا بان و
 متبوعان با یکدیگر و منکر یکدیگر شدن و یکدیگر را لعن کردن و اختصاص اہل ایمان برویت خدا سبحان
 و تعداد انواع تعذیب از سلاسل و اغلال و جہیم و عنساق و زقوم و انواع تنجیم از حور و قصور و انہا
 و مطامع بنیہ و ملائس تا نمودن ان جمیلہ و مجتہبہای و کشای اہل جنت با یکدیگر پس این قصص را
 در صورت مختلفہ باجمال و تفصیل حسب اقتضای ہلوس آن سو تفرق گردانیدہ شد و کلیہ حبش
 احکام آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ملت حنیفیہ مبعوث شد ندیش لازم آمد کہ شراعت آن
 ملت را باقی گذارند و بیچ تغییری با مہات آن مسائل راہ نیابد بگر تخصیص عموم و زیادت توقیعات
 و تجدیدات و مانند آن و خدایتعالی خواست کہ بدست آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرب را پاک
 کند و بدست عرب سائر اقابیم را پس لازم آمد کہ مادہ شریعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بر رسوم و عادات عرب باشد چون مجموع شراعت ملت حنیفیہ و رسوم و عادات عرب را ملاخذہ
 کنی و تشریع آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بنزلہ اصلاح و تسویہ آنست تا مل نامی ہر علمی را
 سببی دانستہ باشی و ہر امر و نہی را مصلحتی فہم کردہ باشی و تفصیل این سخن در ازست با بحار و عبادات
 از طہارت و صلوٰۃ و صوم و زکوٰۃ و حج و ذکر فتوری عظیم راہ یافتہ بود از بہت تشابہ و اقامت
 آن و اختلاف مردم در آن بسبب عدم معرفت بودن اکثر آن و دخول تحریفات اہل جاہلیت
 در آن قرآن عظیم آنہم بنی تسفی را بر اندخت و ہموارہ و مسومی نمود و در تدبیر منزل رسوم ضاتہ
 تعدیہا و سر کشیہا بسیار راہ یافتہ بود و احکام سیاست مدنیہ نیز مخل شدہ بود قرآن عظیم ضبط اصول
 آن و تحدید و توقیعت آن فرمود ازین باب انواع کباتر و بسیاری از صغائر مذکور شد و مسائل
 صلوٰۃ بطریق اجمال مذکور کردہ شد و لفظ اقامت صلوٰۃ گفتہ آمد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 از ان و بنای مساجد و جماعت و اوقات ہر تفصیل آن کردند و مسائل زکوٰۃ نیز باختصار فرمودہ شد

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تفصیل آن فرمودند و صوم در سوره بقره و حج نیز ذکر کرده شد و جهاد
در سوره بقره و انفال و جاهای متفرق و جد و در مانده و نور و میراث در نسا و طلاق و طلاق در سوره
بقره و نسا و طلاق و غیره آن چون ازین قسم که فائده آن عام است جمیع اُمت را گذشتی قسمی دیگر است
که سوال را که پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورده باشند جواب فرمود یا در حادثه اهل ایمان
بذل نفس و اموال نمودند و منافقان خویش را آراسی و امساک و زیند پس خدا یتعالی مدح مومنان
و نکویش و تهدید منافقان فرمود یا حادثه واقع شد از قبیل تقصیر اعدا و کف ضرر ایشان خدا یتعالی
منت بر مسلمانان نهاد و آن نعمتها را یا د ایشان داد و حالتی پیش آمد که در آنجا تنبیهی و زجر یا تعزیری
و ایما یا امری و نهی در کار میشود خدا یتعالی در آن باب نازل ساخت آنچه ازین قبیل است لابد ذکر
آن قصص بطریق اجمال مفسر را باید کرد و تعریضات بقصه بدر و انفال و اُحد و آل عمران و خندق
و احزاب و حدیبیه در فتح مبنی تفسیر در حشر کرده شده است و حث بر فتح مکه و غزوة تبوک و در برات و
اشارات به حجة الوداع در مانده و اشاره بقصه نکاح زینب در احزاب و تحریک سرب در سوره تحریم و قصه
افک در سوره نور و تنجیل جن تلاوت آنحضرت را در سوره جن و احقاف و قصه سحر در سوره بقره
و قصه اسیر در اول بنی اسرائیل کرده آمد و این قسم نیز بحقیقت از باب تذکیر یا ایم الله است لیکن چون
حل تعریضات او موقوف بر سماع قصه است از سایر اقسام و ممتاز کرده شد -

باب دوم در بیان وجوه خفای معانی نظم قرآن به نسبت اذیان اهل زمان و ازاله آن
با توضیح بیان باید دانست که قرآن بلغت عرب راست راست بغیر تفاوت نازل شد و
ایشان بسلیقه که داشتند فهم معنی منطوق آن می کردند که اَقَالَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ وَقَالَ قَرْنَانَا
عَزِيزًا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَقَالَ اَحْكَمْتُ اَيَاتَهُ ثُمَّ قَضَيْتُ مَرْضَى شَارِعِ عَدَمِ خَوْضِ
بود در تاویل تشابه قرآن و تصویر حقائق صفات الهیه و تشبیه بهم و منتقصای قصص و مانند
آن و لهذا بآن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کم سوال میکردند و ازین باب اندک چیزی مرفوع
شد و ما چون آن طبقه در گذشت و عجم مدخلت کردند و آن لغت اول متروک گشت و بعضی
مواضع صعوبت فهم مراد حاصل شد و احتیاج به تفتیش لغت و نحو افتاد و سوال و جواب میان
آمد و کتب تفسیر تصنیف شد لازم آمد که اجمالاً مواضع صعوبت را یاد کنیم و مسئله آن را بیان نماییم

تا عند الخوض بزیادت بیان حاجت نہ افتد و بمبالغت در کشف آن مواضع اضطراب نشود پس عدم وصول بر ادلفظ گاہی بسبب اشتغال لفظ غریب است و علاج آن نقل معنی لفظ از صحابہ تابعین و سایر اہل معانی و گاہی بسبب نداشتن نسخ از نسخ و گاہی بسبب یادداشتن اسباب نزول و گاہی بسبب حذف مضاف یا موصوف یا غیر آن و گاہی بابدال چیزی بجای چیزی یا ببدال حرفی بجای حرفی یا بجای سہمی یا فعلی بجای فعلی یا جمع بجای مفرد و بالعکس یا اسلوب غیبت بجای خطاب و گاہی بہ تقدیم ما بعد التاخیر و بالعکس و گاہی بسبب انتشار ضمیر و تعدد مراد از لفظ واحد و گاہی بسبب تکرار و اطناب و گاہی بسبب اختصار و ایجاز و گاہی بسبب اشتغال کنایہ و تعریض و تشابہ و مجاز عقلی یا ران سعادتمند را باید کہ در مبدأ کلام بہ حقیقت این امور و بعضی امثلہ آن مطلع شوند و در موضع تفصیل باشارتی و رمزی اکتفا نمایند۔

فصل اول در شرح غریب قرآن و بہترین شرح غریب است کہ اول از ترجمان القرآن عبد اللہ بن عباس از طریق ابن ابی طلحہ صحیح شدہ است و بخاری در صحیح خود غالباً بر همین طریق اعتماد کردہ است و بعد از ان طریق سخاک عن ابن عباس و جواب ابن عباس از سوالات نافع ابن الازرق و این ہر سہ طریق را سیوطی در انتقان ذکر کردہ است بعد از ان شرح غریبی کہ بخاری از ائمہ تفسیر نقل کردہ است بعد از ان شرح غریبی کہ سایر مفسرین اصحاب و تابعین و تبع تابعین روایت کردہ اند و مناسب می نماید کہ در باب پنجم ازین رسالہ جملہ صالحہ از شرح غریب قرآن با نشان نزول جمع کنم و انرا رسالہ مستقلہ سازم تا اگر کسی خواهد داخل این رسالہ سازد و اگر کسی خواهد جدا گانہ یا دیگر دوللتاس فیما یعشقون مذاہب درینجامی باید دانست کہ صحابہ و تابعین گاہی تفسیر میکردند لفظ بلازم معنی او و گاہی متاخران تعقب می کنند آن تفسیر قدیم را از جهت تنوع لغت و تخص موارد استعمال و غرض درین رسالہ سرد آن تفسیرات سلف است بعینہا و تنقیح و نقد آن را موضعی است بخیر این موضع ہر سخن وقتی و ہر نکته مکانی دارد۔

فصل دوم از مواضع صعبہ در فن تفسیر کہ مباحث آن بسیار است و اختلاف فیہ بسیار است و نسخ و منسوخ است و اقوای و جود صعبہ مختلف اصطلاح متقدمین و متاخرین است درین باب آنچه از استنفاذ کلام صحابہ و تابعین معلوم میشود آنست کہ ایشان نسخ را استعمال میکردند باز بہ معنی

الغوی که از الیه خبر نیست به چیزی نه بازاری مصطلح اصولیان پس معنی نسخ نزدیک ایشان از آن بعض
اوصاف آیتی است بآیت دیگر خواه انتهای مدت عمل باشد یا صرف کلام از معنی مبتدا در غیر
مبتدا زیرا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فارق در میان منصوص و آنچه
مقیس بر آنست ظاهر با از اعادة جالیت یا شریعت سابقه باب نسخ نزدیک ایشان باب
واسع اند و عقل را در اینجا جلالی شد و اختلاف را گنجایش و لهذا عدد آیات منسوخه بیان نموده اند
اند و اگر نیک بشنگانی غیر محصور است اما آنچه با مصطلح متأخرین منسوخ است عدد و قلیل بیش نیست
لا سیما بحسب توجیهی که ما اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان بعد از آن که
از بعضی علما آنچه مذکور شد به بسط لایق تقریر نمود و آنچه برای متأخرین منسوخ است بروفق
شیخ ابن العزلی محرر کرده قریب است آیت شمرده فقیر را در اکثر آن است نظر است فلنورد کلام
مع التعقب فمن البقرة کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت الایة منسوخة قیل
بایة المواریث و قیل بعد یث لا وصیة لو ارث و قیل بالاجماع حکاه ابن الدبی
قلت بل هی منسوخة بایة یوصیکم الله فی اولادکم و حدیث لا وصیة مبین
للتسعة قوله تعالى و علی الذین یطیقونه فدیة قیل منسوخة بقوله فمن
شهد منکم الشهر فلیصمه و قیل محکمة و لا مقدرة قلت عندی وجه اخر و
هو ان المعنی و علی الذین یطیقون الطعام فدیة هی طعام مسکین فاضمر قبل
الذکر لانه متقدم رتبة و ذکر الضمیر لان المراد من الفدیة هو الطعام والمراد
منه صدقة القطر عقب الله تعالى الامر بالصیام فی هذه الایة بصدقة القطر
كما عقب الایة الثانية بتکبیرات العید قوله تعالى احلکم لیلکم الصیام ما لرفث
ناسخه لقوله كما کتب علی الذین من قبلکم لان مقتضاه الموافقة فیما کان علیهم من
تحريم الاکل و الوطی بعد النوم ذکره ابن العربی و حکى قول اخر انه تسعة لما کاتب بالسنة
قلت معنی كما کتب التثبیه فی نفس لو جوب فلا تسعة اما هو تغیر لما کان عندهم قبل الشرع
و لم یجد دلیلا علی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم شرع لهم ذلك و لو سلم فانما کان ذلك
بالسنة و قوله تعالى یسئلونک عن الشهر الحرام الایة منسوخة بقوله و قاتلوا المشرکین كافة

الآية اخرج ابن جوير عن عطل بن ميسرة قلت هذه الآية لا تدل على تحريم القتال
 بل تدل على تجويزه وهي من قبيل تسليم العلة واطهار المانع فالمعنى ان القتال في
 الشهر الحرام ليس شديداً ولكن الفتنة اشد منه فجاز في مقابلتها وهذا التوجيه ظاهر
 من سياقها كما لا يخفى وقوله تعالى والذين يتوفون الى قوله متاعا الى الحول منسوخة بآية الزينة
 اشهر وعشر الوصية منسوخة بالميراث والسكنى باقية عند قوم منسوخة عند آخرين بحث
 ولا يمكن قلت هي كما قال منسوخة عند جمهور المفسرين ويمكن ان يقال يستحب او يحوز
 الميت الوصية ولا يجب على المرأة ان تسكن في وصية وعليه ابن عباس في هذا التوجيه
 ظاهر من الآية وقوله تعالى وان تبدوا ما في انفسكم واخفوه يحاسبكم به الله منسوخة
 بقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها قلت هو من باب تخصيص العام ببيت الآية المتأخر
 ان المراد ما في انفسكم من الاخلاص والتفاني لا من احاديث النقل التي لا اختيار فيها
 فان التكليف لا يكون الا في ما هو في وسع الانسان **ومن آل عمران اتقوا الله حق تقاته**
 قيل انه منسوخة بقوله فاتقوا الله ما استطعتم وقيل لا بل هو محكم وليس فيها آية يصح فيها
 دعوى نسخ غير هذه الآية قلت حق تقاته في الشرك والكفر وما يرجع الى الاعتقاد
 وما استطعتم في الاعمال من لم يستطع الموضوع عييتهم ومن لم يستطع القيام يصلي قاعداً
 وهذا التوجيه ظاهر من سياق الآية وهو قوله ولا تموتن الا وانتم مسلمون **ومن النساء**
 والذين عقدت ايمانكم فاتهم نصيبتهم منسوخة بقوله واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض
 قلت ظاهر الآية ان الميراث للموالى والبر والصلة لمولى الموالاة فلا نسخ وقوله تعالى واذا
 حضر القسمة اية قيل منسوخة وقيل لا ولكن نقا وناس في العمل بها قلت قال ابن
 عباس هي محكمة والامر بالاستحباب وهذا اظهر وقوله تعالى اللاتي ياتين الفاحشة لآية
 منسوخة بآية النور قلت لا نسخ في ذلك بل هو ممتد الى الغاية فلما جاءت الغاية بين النبي
 صلى الله عليه وسلم ان السبيل الموعود كذا وكذا فلا نسخ **ومن المائدة** ولا الشهر الحرام
 منسوخة بباحة القتال فيه قلت لا نجد في القرآن ناسخاً له ولا في السنة الصحيحة ولكن الغرض
 ان القتال المحرم يكون في الشهر الحرام اشد تغليظاً كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في الخطبة

دعاءكم واما لكم حرام عليكم كحرمه يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا وقوله **فاحكم بينكم**
 فاحكم بينهم او اعرض عنهم منسوخة بقوله وان احكم بينهم بما انزل الله قلت معناه ان اخبر
 الحكم فاحكم بما انزل الله ولا تتبعه اهواءهم فاحصل ذلك ان نزل اهل الذمة ان يرفعوا القضية
 الى زعمائهم فيحكموا بما عندهم ولنا ان عندهم بما انزل الله علينا وقوله تعالى وان اخرجنا من غيركم
 منسوخ بقوله واقفهم واذا وى عدل منكم قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناها عند غيرنا واخراجنا
 من غير قادركم فيكونون من سائر المسلمين **ومن الانفال** ان يكن منكم عشرون صابرون
 الآية منسوخة بالآية بعدها قلت كما قال منسوخة **من البر** انفر اخفا فاقول ان منسوخة
 بايات لعدوه وهو قوله ليس على الاعرج حرج الآية وقوله ليس على الضعفاء الايتن قلت خفا فاقول
 اقل ما يتاقي به الجهاد من مركوب عبد الخدمته ونقصه يقتضيهما وثقال مع الخدم الكثير والمركب الكثير
 فلا نسيم او نقول ليس النسيم متعينا **ومن سورة النور** ان في الاية منسوخة بقوله **وانكحوا**
 الايامي منكم قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناها عند غيره ان مركب الكبيرة ليس بكفر الا للزانية او
 لو يستعمل خيثار الزانية وقوله تعالى حرم ذلك اشارة الى الزنا والفسق فلا نسيم واما قوله **وانكحوا**
 فقام لا ينسب الخاف من قوله تعالى ليستاذنكم الذين ملكتم الآية قيل منسوخة وقيل لا كره في
 الناس في العمل بها قلت مذهب بن عباس انها ليست بمنسوخة وهذا اوجه اولى بالاصح ما د
ومن الاحزاب لا يحل لك النساء من بعد الآية منسوخة بقوله انا احللنا لك ازواجك الا
 قلت يحتمل ان يكون الناسخ مقدما في تلاوة وهو الاظهر عندى **ومن الجاد** له
 اذا ناجيتم الرسول فقد مو الآية منسوخة بالآية بعدها قلت هذا كما قال **ومن المائدة**
 فاتوا الذين ذهبوا ازواجهم مثل ما اتفقوا قيل منسوخ بآية السيف وقيل بآية الغنمة وقيل
 محكم قلت لا ظهر محكم ولكن الحكم في المهاونة وعند قوة الكفار **ومن المزمل** قم الليل
 الا قليلا منسوخ يا آخر السورة ثم نسيم الاخر بالصلوة الخمس قلت دعوى النسيم بالصلوة
 الخمس غير صحيحة بل الحق ان اول السورة في تأكيد الذنب الى قيام الليل اخرها نسيم التاكيد بل
 مجرد الندب قال السيوطي موافقا لابن العربي هذه احدى وعشرون آية منسوخة على خلاف في بعضها
 ولا يصح دعوى النسيم وفيها ولا يصح في آية الاستيذان والقسمة والاحكام على النسيم فصارت تسعة عشر قلت

و علی طهرنا لا یعیین التفسیر الا فی خمس آیات دیگر از موضع صعبه معرفت اسباب نزول است و وجه معرفت
در آن باب نیز اختلاف متقدمین و متأخرین است آنچه از استقراء کلام صحابه و تابعین معلوم میشود و است
نزولت فی کذا نه محض برای قصه که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوده و سبب نزول آیت
گشته استعمال کنند بلکه گاهی یکی از احوال علیها تر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوده است
یا بعد از آن حضرت ذکر کنند و گویند نزولت فی کذا و در اینجا انطباق جمیع قیود لازم نیست بلکه اصل حکم می باید که
منطبق باشد پس بسبب گاهی سوالی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده باشند یا حادثه که در آن ایام
نیک و خام تحقق شده باشد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم آنرا از آیتی استنباط کرده باشند و آن
آیت را در آن باب تلاوت نموده باشند تقریر نمایند و گویند نزولت فی کذا و گاهی درین صورت بگویند
فاتر الله تعالی کذا یا فانی بکونیند و گویا این اشارت بآن است که استنباط آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم از آن آیت و اتقانی آن آیت در آن ساعت بخاطر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز نوعی
از وحی و نفث فی الروح است ازین جهت میتوان گفت فاتر الله تعالی و اگر کسی در اینجا بتکرار نزول تعبیر کند نیز
می تواند شد و همچنین در ذیل آیات قرآن چیزهای بسیار تقریر می کنند که به حقیقت نه از قسم سبب نزول
باشد مثل استشهادهای صحابه در مناظرات خود یا بیت یا مثل ایشان یا بیت یا تلاوت آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم آیت را برای استشهادهای کلام خود یا روایت حدیثی که موافق آیت باشد در صل غرض یا تعیین
موضع نزول یا تعیین هم اندوختن بطریق ابهام یا بطریق تلفظ کلمه قرآنی یا فضل سور و آیات قرآن
یا صورت انتقال آنحضرت بامری از او امر قرآن و این همه در حقیقت از اسباب نزول نیست و شرط
مفسر احاطه بآن نیست شرط مفسر معرفت وجهی است یکی قصه که آیات تقریر بآن می کنند پس
فهم ابهامی این آیات بغیر معرفت آن قصص میسر نمی شود و دیگر قصه که تخصیص عام یا مثل آن از وجود
صرف از ظاهری نماید پس فهم مقصد آیات بدون آن قصص میسر نشود و در اینجا می باید دانست که قصص
انبیای سابقین در حدیث کم مذکور شده اند این قصص طویل و عریضه که مفسرین تصدیق روایت آن
میکشند هم منقول از علماء اهل کتاب است الا ما اشار الله تعالی در صحیح بخاری آورده موقوفه بر اهل
الکتاب می کند و هم نیز باید دانست که صحابه و تابعین برای مذاهب مشرکین و یهود و عادات جاهلات ایشان
قصص جزئیه ذکر می کردند تا آن عقائد و آن عادات روشن تر شود و می گفتند نزولت الا فی کذا و ارا

ایشان آن بود که درین قبیل نازل شد این باشد یا مانند آن و یا نزدیک باین و اظهار آن صورت نه مخصوص
 اینان آن صورت میکردند بلکه بنا بر آنکه تصویر صالح است آن امور کلیه را و لهذا بسیارست که احوال
 ایشان مختلف شود و هر یکی بجای کشف و فی الحقیقت مطلب یکی باشد و بود و در این همانا همین نکته اشارت
 کرده است آنجا که گفته کسی فقیه منی شود تا آنکه یک آیه را بر محامل متعدده نه ببرد و علی هذا اسلوب بسیارست
 که در قرآن عظیم دو صورت بین میشود یکی صورت سعید و در اینجا بعض اوصاف سعادت بیان کرده شود و
 دیگر صورت شقی و در اینجا بعض اوصاف شقاوت اظهار نموده آید و غرض ازین بیان احکام آن اوصاف
 و اعمال باشد نه تفریض شخصی محین چنانکه فرمود (س ۲۶) و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حمله امه
 که او وضع کرده بعد از آن دو صورت ذکر نمود صورت سعید و صورت شقی و مانند این دو آیت (س ۱۴) و اذا
 قیل لهم فاذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین (س ۱۴) و قیل للذین اتقوا ما اذا
 انزل ربکم قالوا اخیرا و بر همین طور حمل باید کرد آیت ضرب الله مثلا قریة کانت امنة مطمنة
 و آیت (س ۱۴) هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجا لیسکن الیهما فلما
 تغشها الایة قلنا قل المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون + و لا تقطع ~~صلواتهم~~
 حلا و همین و درین صورت لازم نیست که آن خصوصیات بعینها شخصی یافته شود چنانکه در آیت
 کمثل حبة انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة لازم نیست که همه برین صفت
 یافته شود و مقصود تصویر زیادت اجزاست لا غیر اگر صورتی موافق آن در اکثر خصوصیات یا کل آن یافت شود
 و از قبیل لزوم عالم بیلتزم خواهد بود و گاهی شبه ظاهر الورد و ادفع کرده شود یا سوالی قریب الفهم را جواب
 گفته آید بقصد البضاح کلام سابق نه آنکه کسی در آن عصر سوال کرده باشد و تشبیه بهم رسانیده بود بسیار
 است که صحابه در تقریر آن مقام سوالی فرض کنند و مطلب را در صورت جواب و سوال تقریر نمایند و اگر
 به نظر تحقیق تفحص نمایم آنهم یک کلام است نسق نزول بعضی بعد بعضی گنجایش ندارد و یک جمله است منتظم
 نمک قیود آن بر قاعده نباشد و گاهی صحابه ذکر تقدم و تاخر کنند و مراد ایشان تقدم و تاخر ربی باشد چنانکه
 ابن عمر در آیت و الذین یکتزون الذهب الفضة گفته است هذا قبل ان یُنزل لکم کوة فلما انزلت
 جعلها الله تعالی طهرا لا موال معلوم است که سوره برات آخرین سورت است و این آیت از عظیم
 قصص متاخره است و فرضیت زکوة پیش ازین سالیها بود لیکن مراد این عمر تقدم اجمال است تنبیه از

تفصیل بالجملة آنچه بشرط مفسرست ازین انواع از دونوع پیش نیست یکی قصص غزوات و دیگری آن که در آیات
 با محضو صیات آن قصص واقع میشود و تا آن قصص ندانند بجهت حقیقت آن نرسند دیگر قوائد بعض قیود
 سبب نشد و در بعض مواضع که موقوف بر معرفت حال نزول باشد و این بحث از حقیقت فنی است از
 فنون توجیه معنی توجیه بیان و چه کلام است و حاصل این کلام آنست که گاهی در آیتی شبه ظاهر و مبهم آید از
 استنباط آن صورت که مدلول آیت است یا تناقض در آیت یا هم یا تصور ما صدق آیت بر وزن مبتدی
 مشکل میشود و یا فایده قیدی بدان اونی نشیند چون مفسر حل این اشکال نماید آن حل را توجیه خوانند چنانکه
 در آیت یا اخست هارون سوال کردند که میان حضرت موسی و حضرت عیسی مدت بسیار بود پس هارون چگونه
 برادر میم باشد گویا سائل در خاطر مضمر کرده بود که این هارون همان هارون برادر حضرت موسی است
 پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جواب دادند که بنی اسرائیل تشبیه میکردند با سمار صالحین که پیش از ایشان
 گذشته بودند و چنانکه سوال میکردند که او می روز محشر بر روی خود چگونه مشتی کند فرمودند ان الذی
 امشاه فی الدنیا علی رجلیه لقادر ان یمشیه علی وجهه و چنانکه از این پس
 سوال کردند و یک آیت آمده کایتساء لون و در آیت دیگر و اقبل بعضهم علی بعض یساء لون
 آمد و چه تطبیق چه باشد ایشان گفتند عدم تساؤل بر روز محشر است و تساؤل بعد دخول و جنت و
 از حضرت عاتقه سوال کردند که سعی بین الصفا و المروة اگر واجب است چرا الاجتراح گفته شد ایشان
 جواب دادند که قوی از ان مجتبی می کردند باین سبب که اجتنام گفته شد و حضرت عمر از آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم سوال کردند که قیدان خفته چه معنی دارد فرمودند صدقه تصدق الله بهای یعنی کرام و صدقه
 مضایقه یعنی گفتگو چنان خدا بختی این قیدی برای مضایقه ذکر فرموده است قید اتفاقی است متناهیها
 توجیه بسیار است و مقصود تنبیه است بر معنی آن و تا مناسبی نماید که در باب پنجم آنچه بخاری ترمذی
 و حاکم در تفسیرهای خود از باب نزول و توجیه مشکل ذکر کرده اند پسند درست تا صاحب یانا حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بطریق تنقیح و اختصار نقل کنیم برای دو فائده یکی آنکه حفظ این قدر آثار مفسر
 را ضروریست چنانکه شرح غیب قرآن قدری که ذکر کردیم ضروریست دیگر آنکه دانسته شود که اکثر
 اسباب نزول در فهم معانی آیات داخل ندارد اللهم الا فی قل از قصص مذکور میشود و درین تفاسیر
 ثلثه که اصح تفاسیر است نزدیک محدثین و آنچه محمد بن سحی کلبی درین باب افراط کرده اند و زیر

بر آیتی قصه آورده اند و یک مجتهدین اکثر غیر صحیح است و در سناد آن نظر است آنرا شرط تفسیر و استنباط
 خطای بین است و بر حفظ آن تدبیر کتاب البدر الموقوف داشتن خط خود را از کتاب السقوط که نیست
 و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و هو رب العرش العظيم
 فصل در بقیه مباحث این باب حذف بعضی اجزای ادوات کلام که انضمامی آورد و تخمین ابدال چیزی از
 چیزی و تفکیک ما حقه التاخیر و تاخیر ما حقه التقديم و استعمال قشایهات و تعریضات و کنایات مخصوص
 تصویر معنی مراد بصورت محسوسه که لازم آن معنی باشد و عاده و استعاره مکنیه و مجاز عقلی است پس این
 اختصار بعضی امثله این اشیاء مطلع سازیم تا بصیرتی حاصل شود و ما حذف پس آن چند قسمت حذف
 مضامین و موصوف و متعلق و غیر آن رس ۹) و لکن البوم امن ای بر من امن رس ۱۰) و اتینا ثمود الناقة مبصرة ای آیه مبصرة لا انما مبصرة غیر عیاری رس ۱۱) و اشر بوا فی
 قلوبهم العجل ای حبل العجل رس ۱۲) اقللت نفسا ذکوة بغير نفس ای بغير قتل نفس و فساد
 بغير فساد من فی السموات و الارض ای من فی السموات و من فی الارض لان شیئا و احدا من
 فی السموات و الارض رس ۱۳) ضعف الحیوة و ضعف المات ای ضعف عذاب المات
 و ضعف عذاب المات رس ۱۴) و اسأل القرية ای اهل القرية رس ۱۵) و اید و انعمت الله
 کفرا ای فعلوا مکان شکر نعمت الله کفرا رس ۱۶) یتکلم للتي هي اولى بالخصلة التي هي اولى
 رس ۱۷) بالتي هي احسن ای بالخصلة التي هي احسن رس ۱۸) سبقت لهم منا الحسنة ای الحسنة
 الحسنة و العدة الحسنة رس ۱۹) على ملك سليمان ای على عهد ملك سليمان رس ۲۰) و على
 على رسالتك ای على السنة رسالتك انا انزلناه فی ليلة القدر ای نزلنا القرآن و ان لم يسبق له ذكر
 رس ۲۱) حتى توارت بالحجب ابدی توارت الشمس رس ۲۲) و ما يلقيها ای حصلة الصبر رس ۲۳)
 رس ۲۴) و عبدك لطافوت فيمن قرأ بالنصب ای جعل منهم من عبدك لطافوت رس ۲۵) فيجعل نسباً
 و صبراً ای جعل له نسباً و صبراً رس ۲۶) و اختاروا قومه ای من قومه رس ۲۷) الا ان عاد كفروا
 رس ۲۸) و انعمت الله عليهم او كفروا بربهم ينزع الخافض رس ۲۹) تقتوا ای لا تقتوا و معناه لا تزال
 رس ۳۰) ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفی ای يقولون ما نعبدهم رس ۳۱) ان الذين اتخذوا العجل
 ای الذين اتخذوا العجل الهامس رس ۳۲) تالوتنا عن اليمين ای و عن الشمال رس ۳۳)

فظلمتم تفکروا انما لغرمون ای تقولون انما لغرمون (رس ۲۲۵) لو نشاء بجعلنا منکم
 صلاة لکة ای بدلا من حکم رس (۱۵۹) کما اخرجک ربک ای امض باید داشت که حذف
 خبر آن لجزائی شرط یا مفعول فعل یا مبتدای مجرور مانند آن و تفکیک مابعد والانت میکند بر حذف آن در قرآن
 مطروحت رس (۵۸) فلو نشاء هدا نکم اجمعین ای لو نشاء هدا یتکم هدا نکم (رس ۱۵۸)
 الحق من ربکم ای هذا الحق من ربک (رس ۱۷۲) لا یتسوی منکم من انفق
 من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد و قاتلوا ای
 لا یتسوی من انفق من قبل الفتح و من انفق من بعد الفتح فحذف الثاني لدلالة
 قوله اولئک اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد (رس ۲۲۳) و اذا قيل
 لهم اتقوا ما بین یدیکم و ما خلفکم لعلکم ترحمون و ما تأتیه من آية
 من آیاتہم الا کانوا عنها معرضین ای اذا قيل لهم اتقوا ما بین یدیکم و ما
 خلفکم عرضوا و نیز باید دانست که اصل و مثل و اذا قال ربک للملئکة و اذا قال موسى
 انفسکم انفسکم فعلی باشد لیکن این را نقل کرده اند معنی تهویل و تحویف پس مانند آن است که کسی
 سرایع یا کلمه را یاد قانع باشد و میگوید بفریب جمله و بی وقوع در حیرت و غراب بلکه مقصود ذکر آنهاست
 تا صورت آن در زمین مخاطب مقرر شود از آن حادثه غریبی برضیاء و مستولی گردد پس تحقیق آن است
 که در امثال این موضع تفتیش عامل او ضرورت نیست و اما علم و نیز باید دانست که حذف جا را از این
 مصدریه در کلام عرب مطروحت و معنی لان باشد یا بیان وقت آن و نیز باید دانست که در مثل
 و لو ترى اذ الظالمون فی غمرات الموت و اویری الذین ظلموا اذ یرون العذاب اصل آنست
 که جواب شرط محذوف باشد اما این ترکیب را نقل کرده اند بمعنی تعجب پس حاجت تفتیش محذوف
 نمانده است و اما علم و اما ابدال تنه نیست کثیر الفنون گاهی باشد که فعلی را بجای فعلی ذکر نمایند برای غرض
 شئی که منتقصا در ذکر آن اغراض و طیفه این کتاب نیست (رس ۱۳) هذا الذی یدکر الھتکم ای سید الھتکم
 اصل کلام آن بود که هذا الذی یکتمل لیکن ذکر سب مکرره داشتند و آن را بدل کردند بکرم و ازین
 قبیل است آنچه در عرف میگویند که دشمنان فلان کس عارض شده است و میگویند که بندگان حضرت
 در اینجا تشریف آورده اند یا بندگان جناب عالی این مقدمه را می دانند و او آنست که جناب عالی آورده اند

وجناب العالي اي وانه (رس ٧١٤) منالا يصحبون اي منالا يصرون و چون نصرت و ن جهان
وصحبت صورت بني سيد و محبوس بل آن آورند (رس ١٣) ثقلت فالسموات والارض اي خففت
لان الثقل اذا خفف عليه ثقل على اهل السموات والارض (رس ١٢٢) فان طبن لكم عن
شيء منه نفسا - اي عفون لكم من شيء من طيبة من نقوسهن و كما هي اسمي بجاي اسمي
(رس ١٠٩) فظلت اعناقهم لها خاضعين + اي خاضعة فكانت من القانتين اي من القانتات
(رس ١١١) فالتهم من نصرين اي من ناصر رس (٧٢٩) فامتنكم من احد عنه حاجتين اي من
حاجز - والعصران الانسان لقى خسراي افراد بني آدم افراد اللفظ لانه اسم جنس يا ايها
الانسان انك كادح الى ربك كدحا المعنى يابقي آدم انكم افراد اللفظ لانه اسم جنس
وجملها الانسان يعنى افراد الناس + كذبت قوم نوح المرسلين + اي نوحا وحده + اذنا
فتمنا لك (رس ١٠٩) انا القادر من اي اني لقادر (رس ٢٢٢) ولكن الله يسليط رسله + اي يسليط
محل صلى الله عليه وسلم (رس ١٠٩) الذين قال لهم الناس + اي عروة الثقفي وحده (رس ١٠٩)
فاذا قمنا الله لباس الجوع اي طعم الجوع ابدال طعم باللباس اي اذنا بان الجوع له اش
من القبول والذبول يعم البدن ويشمله كاللباس (رس ١٢٢) صبغة الله اي دين الله
ابدل بالصبغة اي اذنا بان كالتصنيع يتلون به النفس ومشاكلة يقول النصاري في
العبودية + وطور سينين اي طور سيناء سلام على الياسين اي على الياس قلب الاسمان
للانوار واج و كما هي حرفي بجاي حرفي ديكر آرنند (رس ١٠٩) فلما تجلى ربه للجبال اي على الجبل
كما تجلى في المرة الاولى على النخلة هم لها سابقون اي اليها سابقون (رس ١٢١) لا يخاف لدي
المرسلون الا من ظلم + اي لكن من ظلم استيناف + لا ضلبيكم في جزوع النخل اي على
جزوع النخل (رس ٢٢٢) ام لهم سلم يستمعون فيه اي يستمعون عليه + السماء منقطر
اي منقطر فيه مستكبرين به اي عنه (رس ١٠٩) اخذته العزة بالاسم اي حملته العزة على الاش
(رس ١٠٩) فاسأل به خبير اي فاسأل عنه لا تاكلوا اموالهم الى اموالكم اي مع اموالكم الى
الموافق اي مع الموافق (رس ١٠٩) يشرب بها عباد الله اي يشرب منها رس + وما قد فرغ الله حق
قده اذ قالوا انزل الله على بشر شيء اي ان قالوا + و كما هي حرفي بجاي حرفي ديكر آرنند مثل انك
يكن

ماصل مضمون جمله ثانیه و سبب وجود آن پس بدل کرده می شود و آن جمله (رس ۱۲) و آن تخالطوهم
 فاحوا انکم ای ان تخالطوهم لا باس بک لا تهم اخوانکم و شأن الاخر ان یخالطوا خا
 رس ۱۲) لثوبة من عند الله خیرای لوجود واثوابا و مثوبة من عند الله خیر (رس ۱۳)
 ان یسرق فقد سرق اخر له من قبل ای ان سرق فلا یجوز له سرق اخر له من قبل (رس ۱۴) من كان
 عدو الجید یزله على قلبك باذن الله ای من كان عدو الجید یزله فان الله عدله فانزله
 على قلبك باذنه قدوة لیستحق ان یعادیه الله تعالی فان الله عدله بدلیل الآية التالیة و ابد
 منه قاله نزله على قلبك و گاهی اصل کلام مقتضی تنگیست و در آن کلام با دخال لام و اضافت تعرف
 کنند و معنی برهان تنگیست اولی بشد رس ۱۳) و قیل یارب ای رب قیل له یارب فایدل بقیله لا یخصر فی
 اللفظ حق الیقین ای حق یقین اضعیف لیكون ایسرف اللفظ و گاهی سنن طبعی کلام تذکر ضمیمت یا ثابث
 آن یا افراد آن پس از سنن طبعی برآرند و تذکر را مومنث کنند و مومنث را تذکر سازند و مفرد را جمع نمایند سبب
 میل معنی (رس ۱۵) فلما رای الشمس یازفة قال هذا ربی هذا الکیس تا من القوا الظلمین (رس ۱۶)
 مثلهم کثل لذل استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و گاهی بجای تنشیه مفرد کنند
 (رس ۱۶) الا ان اغتهم الله ورسوله من فضله (رس ۱۷) ان کنت علی بینة من ربی
 و انانی رحمة من عندی فعبیت علیکم و الاصل فعبیتا فافرحه لانها کشتی واحد و مثله الله
 ورسوله اعلو و گاهی مقتضای طبیعت کلام آنست که جزا در صورت جزا آرند و شرط را در صورت شرط و جواب
 قسم را در صورت جواب قسم پس در کلام تصریح کنند و آن جزر جمله را جمله مستقلة مستانف سازند تا میل کنند بر غیر
 و اقامت چیزی نمایند که دلالتی دارد بر آن بوجه من الوجوه و التازعات غرقا و الناشطات نشطا و الساجات
 ساجا فالسبا بقات سبقا فالمدبرات امرا یوم ترحف الراجفة المعنی البعث و الخشع حق یدل علیه یوم
 ترحف و السماء ذات البروج و الیوم الموعود و شاهد و مشهود و قتل اصحاب لاخذ و المعنی المجازاة علی
 الاعمال حق اذ السماء انشقت و اذقت لنها و حقت و اذ الارض مدت و اذ ما فیها و تحلت و
 اذت لونها و حقت یا ثابث الانسان انک کادح المعنی الحساب و الجزاء کائن و گاهی قلبی ملوب کلام
 کنند که ملوب کلام مقتضی خطاب باشد غائب آرند (رس ۱۸) حق اذ انتم فی الفلک و جوی من جوی طبعی نشأ
 را بچای اخبار گیرند و اخبار را بجای انشا (رس ۱۹) فامشوا فی مناکیها ای لتمشوا ان کتم مومنین ای

بأنكم يقتضيه هذا من اجل ذلك كتبنا على بنى اسرائيل المعنى على قياس حال ابن ادم كتبنا ادا
على مثال حال ابن ادم فايدل منه من اجل ذلك لان القياس لا يكون الا بما لاحظته العلة
فكان القياس نوع من التحليل : اذ ايت وصل به معنى استفهام ازرويت ست وانهما نقل كرد وانهما
ما تنبيه به بشد برتفاع كلام آينه چنانكه در عرف گویند هیچ می بینی و هیچ می شنوی و تقدیم و تاخیر نیز صحت
فهم مراد بهم می رسان چنانكه در شعر مشهور لمبینه نشانها سلبت فوادی : بلا جرم ایتت به
سلاما و تعلق به بعد نیز صحت می آرد و آنچه ازین قبیل باشد رس ١٢١٢ الا ال لوط انا لفيهم اجمعين
الا امرته ادخل على الاستثناء فصعب فاما يكد بك بعد بالدين متصل بقوله لقد خلقنا الانسا
في احسن تقويم رس ١٢١٤ يد عوامن ضرة اقرب من نفعه اى يد عوم من ضرة : رس ٢
ولا للتوء بالعصبة اولى للقوة اى للتوء بالعصبة بهارس ١٢١٦ واصموا برؤسكم وارجلكم
اى اغسلوا ارجلكم رس ١٢١٦ ولولا كلمة سبقت من ربك لكان لزاما واجل اسمى : اى
ولولا كلمة سبقت واجل اسمى لكان لزاما رس ٢ ان لا تفعلوا تكن فتنة : متصل بقوله فليكن
النصر رس ٢٢٨ لا قول ابراهيم متصل بقوله كانت لكم اسوة حسنة في ابراهيم رس
١٣ يسئلونك كانك حفي عنها اى يسئلونك عنها كانك حفي ورايه از سنن طبعى نیز
تقسمت گویى بصفت باشد رس ١٠ ولا تأثر يطير بمناحيه رس ٢٢٩ خلق الانسان هلقا
اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخير منوعا وگا به تکرار رس ١٢١٨ للذين استضعفوا امن
امن منهم وگا به بطف تفسیر رس ٢٢٦ حتى اذا بلغ اشدا وبلغ اربعين سنة
وگا به تکرار رس ١٢١١ وما يتبع الذين يدعون من دون الله شركاء ان يتبعوا
الا الظن اصل الكلام وما يتبع الذين يدعون من دون الله شركاء الا الظن رس ٢١١
ولما جاءهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم كانوا امن قبل ان يفتقروا على الذين كفروا
فلما جاءهم عافوا كفروا به رس ١٢٢٢ ولينحش الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا فاحذر
عليهم فليتقوا الله رس ١٢٢ يسئلونك عن الاهلة قل هي مواقيت للناس والحج اى هو من قس
للناس باعتبار ان الله شرع لهم التوقيت بها والحج باعتبار ان التوقيت بها حاصل للحج ووقيل
هي مواقيت للناس في حجهم كان اخص ولكن اظن رس ٢٢ لتند نام القرى ومن حولها

وتنذر يوم الحسم أي منذ إمام القري يوم الحسم رسنا ٢٣ وتري الجبال تحسبها جامدة أي تری
 الجبال جامدة أدخل الحسين لأن الرزية نجى لمعان والمراحم بالحسن الحسين رسنا ٢٤ كان
 الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وأنزل معهم الكتاب بالحق ليحكم به الناس
 فيما اختلفوا فيه فما اختلف فيه إلا الذين أوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى
 الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم
 أدخل ما اختلف فيه إلا الذين أوتوه في تضاعيف الكلام المنتظم بعضه ببعض بيان الضمير
 اختلفوا أو أيدنا بأن المراد من الاختلاف ههنا هو الاختلاف الواقع في امتة الدعوة بعد
 نزول الكتاب بأن آمن بعض وكفر بعض وكما في برزخ فاعل ما يفعل حرف جز زياده كنهه وانزا
 بواسطة حرف جر معمول فعل سازم بجهت توكيد وصلت رسنا ٢٥ يومه نجى هي رسنا ٢٦
 وقينا على آثارهم بعيسى ابن مريم أي قفينا هم بعيسى بن مريم ودرين مقام كنهه بايد وشت
 كلامه ودر مواضع بسیار بر توكيد وصلت باشد بر اعلى طيف اذا وقعت الواقعة وكنتم
 از واجاتلثة وفتحت ابوابها وليحصل الله بحسين فايز زياده باشد سلطان في شرح كتاب الحج در باب
 المعتمر اذا طاف طواف العمرة ثم خرج هل يجزيه من طواف الوداع گفته ويجزى توسط
 العاطف بين الصفات والموصوف لتأكيد لصوقها بالموصوف ورسنا ٢٧ اذ يقول المنافقون
 والذين في قلوبهم مرض قال سيبيويه هو مثل مروت يزيد وصاحبك اذا اردت
 بصاحبك ريد او قال النرجسي في رسنا ٢٨ قوله تعا وما اهلكنا من قرية ولها كتاب
 معلوم جملة واقعة صفة لقربة والقياس ان لا يتوسط الواو بينهما كما في قوله تعالى وما
 اهلكنا من قرية الا الهامندرون وانما توسطت تأكيد لصوق الصفة بالموصوف
 كما يقال في الحال جاءني زيد عليه ثوب وجاءني وعليه ثوب انتهى وكما في سبب
 انتشار ضمير واراده ومعنى اذ يك كل صعبت فهم مرادهم رسنا ٢٩ وانهم ليصدفهم عن
 السبيل ويحسبون انهم مهتدون يعني ان الشياطين ليصدون الناس عن السبيل
 ويحسب الناس انهم مهتدون وقال قرينه في موضع واحد المراد به الشيطان وفي الموضع
 الاخر الملك رسنا ٣٠ يستلونك ماذا يفتقون قل ما انفقتم من خير رسنا ٣١ ويستلونك

ما ذی یفقدون قال لعقوف اول معناه ای اتفاق یفقدون وائی نوع من الاتفاق یفقدون
 وهو صادق بالسؤال عن المصروف لان الاتفاق یصیر باعتبار المصروف انواعا والثانی
 معناه ای مال ینفق فی وازین قبیل است آمدن لفظ جعل وشیء ومانند آن برای معانی سگی بی
 بعضی خلق جعل الظلمات والنور وگاهی بمنی اعتقد رس (۳) وجعلوا لله ما ذرا وشیء
 بجای فاعل آید و بجای مفعول به و گاهی مفعول مطلق و غیر آن رس (۲۲) اخلقوا من غیر شیء ای
 من غیر خالق رس (۲۱) فلا تسألنی عن شیء ای عن شیء مما یتوقف فیہ من امری ام
 و بناء و خطب و گاهی مجرعه را رده کند هو بنیای عظیم ای قصه عجیبه و همچنین خیر و شر آنچه بآن معنی آید
 در هر محل مختلف شود و ازین قبیل سبت انتشار در آیات آیتی که مقام صلی آن بعد از اید قصه است
 گاهی مبادرت کنند و آنرا قبل از تمام قصه ایما و نمایند باز عود کنند بقصه و آنرا تمام فرمایند و گاهی
 در نزول متقدم باشند و در تلاوت متاخر باشند سأل را تقلب و جهلا در نزول متقدم است سیقو السقا
 متاخر و در تلاوت بالعکس و گاهی جواب را در میان قول کفار درج کنند رس (۱۶) ولا تؤمنوا
 الا لمن تبع دینکم قل ان الهدی هدی الله ان یؤتی احد مثل ما او تب تم
 بالجمله این مباحث تفصیل بسیار می طلبد اما در آنچه گفتیم کفایت است خواننده سعادت مند چون
 این امور با محاط تحفه داشته باشد در اثنای خواندن باندک تاملی غرض سخن در یابد و غیر مذکور را بر مذکور
 قیاس کند و از یک مثال بامثله روگردانند انتقال نماید-
 فصل باید دانست که محکم آنست که داننده لغت از ان کلام بجز یک معنی ادراک نکند و اعتبار
 دانستن عرب اولست نه موشگافان زمان ما را که موشگافی بجای آتی است عضال که محکم را متشابه
 می سازد و معلوم را مجهول و متشابه آنست که محتمل دو معنی باشد بسبب جهال جو ع ضمیمه بدو وجه چنانکه
 شخصی گفت اما ان الامیر امر فی ان العن فلا نالعت الله یا اشتراک کلمه در دو معنی
 مانند لامستم در جماع و لمس بید جهال عطف بر قریب و بعد مانع است و ابرو سکه و احکم فی قوا بالکسر
 و جهال عطف و استیناف مانند لا یعلم تا و یله الا الله و الراصنون فی العلم و کنایت آنست که حکمی
 اثبات کنند و قصد نه ثبوت عین آن باشد بلکه قصد آنست که انتقال کند ذهن مخاطب بلازم آن
 بلزوم عادی یا عقلی چنانکه اعظم الامم یعنی کثرت ضیافت و از یدیه میخوان معنی سخاوت ادراک میشود

و تصور یعنی مراد بصورت محسوس از همین قبیل است و آن مالی است و سبع و شمع و عرب و خطب اینها
و قرآن عظیم و سنت پیغمبر مصلی الله علیه و سلم با آن مشحون است و اجلید علیهم بخیلک و در جاک تشبیه
داده شد بر تیس و زوان چون یاران خود را آواز دها که این سو حکم کن و از آن سو در آ و جعلنا من بیننا یدیم
سد او من خلفهم سدا و جعلنا فی اعناقهم اغلالا تشبیه داده شد اعراض ایشان را از تدبیر آیات
بکسی که او را مغلول کرده باشند یا بر هر جهت او سدی بنا کرده باشند پس صلائی تواند دید و اضم الیک
جناحک من الذهب یعنی مجموع خاطر شود پیرا گندگی نفس بگذارد نظایرین باب در عرف آنست که
حرف شجاعت کسی را تقریر کنند به شمشیر اشاره کنند که این طرف میزند و آن طرف میزند و مقصود بر غلبه او
بر لای آفاق به صفت شجاعت نباشد گود تمام شمشیر بدست نگرفته باشد یا گویند فلان میگوید که وزیرین
کسی را نمی بینیم که با من مبارزت تواند کرد و یا گویند فلان خود چنین میکند و اشاره کند به کسی که اهل مبارزت
در وقت غلبه بر خصم میکند گو که این شخص گاهی این کلمه نگفته باشد و این کلمه نگفته باشد و این فعل نکرده باشد
یا گویند فلان خلق مرا خفا کرده است و دست در گروی من انداخته لقمان را بر کشیده است و تعریض آنست
که حکم عام یا منکر گویند و مقصود تعریض حال شخص خاص باشد یا تنبیه بر حال شخص معین و بعضی خصوصیات
آن شخص در کلام و در آید و مخاطب را بر آن شخص مطلع سازد و در مثل این موضع خواننده قرآن مگر از خاطر
شود و محتاج آن قصه گردد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون میخواستند که بر شخصی انکار کنند می فرمودند
ما بال قوام فی علون کذا او کذا اچنانکه و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله
امرا الا ید تعریض است ترتیب و برادر و ادایات او و اولوا الفضل منکم و السعة تعریض است
البوکری صدیق و درین صورتها آن قصه ندانند بفهم مطلب نرسند و مجاز غفلت آنست که اسناد کنند فعل را یا آنچه
فاعل آن نیست و مفعول به سازند چیز دیگر که مفعول به آن نیست بعلاقه آن نیست بعلاقه آن که میان
این هر دو مشابهتی نیست و محکم ادعای آن کرده است که داخل در اعداد آنست و یکی از جنس آن باشد
آنکه گویند بنی الامیه القصر حال آنکه بانی معماران بودند یا امر اذنیت الربیع البقل حال آنکه بنیت حضرت
حقست در موسم ربیع و الله اعلم بالصواب +

باب سوم در بیان اهل بوی بدیع قرآن را بر روش متون مبسوط مفصل ساخته نشده است تا بطریقی
از آن دریایی یاد فصلی مذکور شود بلکه قرآن را مانند مجسمه کلمات فرض کن چنانکه یادشایان بر بای خود

بجسب مقتضای حال مثال مینویسند و بعد از آن مثال دیگر و علی هذا القیاس تا آنکه مشکلی بسیار جمع شود
 شخصی آن امثلہ را ندوین کند و مجموعہ مرتب سازد و چنان ملک علی اطلاق بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آن
 بنا بحد گاهی بجسب اقتضای حال سوره بعد سوره مانع فرمود و در زبان آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 هر سورتی علیحدہ محفوظ و مضبوط بود اما صورتها را ندوین نفرموده بودند و در زبان حضرت ابو بکر و عمر رضی الله عنہما
 عتبار همه سورتها را در یک مجلد ترتیب خاص جمع نمودند و این مجموعہ مصحف سبلی شد و در میان صحاب
 سورتها را به چهار قسم مقسوم ساخته بودند یکی سبع طوال سورتها و دیگر سببین که هر یکی صد آیت است یا اندک
 بیشتر و دیگر مثانی که از صد کم است و دیگر مفصل و در ترتیب مصحف دوسه سوره که از اعداد مثانی است
 در متین داخل نموده شد علامت مناسبت سیاق آن با سیاق متین و علی هذا القیاس در بعض اقسام
 دیگر تصرفی رفته است حضرت عثمان غنی مصاحفی چند از آن مصحف اقتساح فرموده باقی فرستاد تا
 از آن مصاحف استفاده نمایند و به ترتیب دیگر میل نه کنند چون اسلوب سوره یا اسلوب مثالهای و نشان
 مناسبت تمام داشت و ارتباط و انتہی طریقہ مکاتیب رعایت نموده شد چنانکه بعض مکاتیب بجمعه
 تعالی شروع می کنند و بعض را به بیان غرض اطلاق و بعض را به بیان نام مرسل و مرسل الیه و بعض
 رقعها و شقها می باشند بغیر عنوان بعض مکاتیب بطول می باشند بعض مختصر هم چنان خدا تعالی بعض
 سورتها بجمع شروع نموده و بعض را به بیان غرض اطلاق نموده چنانکه فرمود ذلک کتاب لاریب فیہ
 هدی للمتقین سورۃ انزلناها و فرضناها و این قسم بدان مانده اما صالح فلان و
 فلان و هذا ما اوصی به فلان و آن حضرت صلی الله علیه و سلم در واقعہ حدیبیہ نوشته بودند هذا ما اوصی به
 بعض را بذكر مرسل و مرسل الیه چنانکه فرمود تنزیل من الله العزیز الحکیم کتاب احکمت
 آیاتہ ثم فصلت من لدن حکیم خبیر و این قسم بدان مانده که نویسند حکم حضرت خلافت صا و رشید یا نویسن
 سکن فلان شهر را از حضرت خلافت اعلام آنکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم نوشته بودند من محفل سئل الله
 الی هر قل عظیم الله و بعض را بر روش رقعها و شقها بغیر عنوان چنانکه فرمود اذا جاءک المنافع فقل
 قد سمع الله قولہ التی تجادلک فیہا ایها النبی لو تفرم و چون شهر فسادات عرب قصا
 بوده است و میداد قصا بد تشبیب بذكر موضع عجیب و ذقانع مانده رسم قدیم ایشان بود و این اسلوب
 در بعض سورتها نیز فرمود چنانچه فرمود و الصافات صفا فالزاجات زجوا و الذاریات ذرأا فالکاملات

وقوله اذا الشمس كورت واذا النجوم اناكد مرت وچنانکه او آخر کتابتیب الجوامع کلم و نواور
و صایا و تاکید بر احکام سابقه و نهدید کسی که مخالفت آن کند تخم می گردند چنان اسلوب خدا بیتیالی او اخر سور
الجوامع کلم و متابع حکم و تاکید بلوغ و نهدید عظیم تخم فرمود و گاهی شروع کرده می شود و در اثنای سوره کلام بلوغ
عظیم الفاظ بدیع الاسلوب را بنوعی از صحت و تسبیح یا بنوعی از بیان نعم و امتنان چنانکه شروع فرموده بیان تائید
مرتب خالق و مخلوق (سور ریم) بقل الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى الله خير اقاله
بعد از آن در پنج آیه این مدعا با بلوغ و جود و ابداع اسالیب بیان فرموده چنانکه شروع فرمود و مخاصصی
اسرائیل را در اثنای سوره بقره بیدینی اسرائیل اذ کروا انصمتی التي بهین کلمه تخم
فرمود پس ابتدای مخاصصه باین کلام و انتهای مخاصصه برین محلی دارد عظیم از بلاغت و تحسین شروع فرمود
مخاصصه اهل کتابین در آل عمران بآیه ان الدين عند الله الاسلام هر تا تصویر محل نزاع باشد
و توارقیل و قال بر آن مدعا واقع شود و الله اعلم بحقیقه الحال -

فصل دوم در اکثر سوره سنت السجاری شده است تقسیم سوره آیات چنانکه قصائد را با بیات منقسم
خاتمه الامر آنکه در میان آیات و ابیات فرقی نهاده شده است و آیات و ابیات هر دو نشانید که بر لای
التنازع نفس متکلم و سامع انشا کرده می شود الا آنکه ابیات مقید اند به عرضی و قافیه که خلیل تدوین آن
کرده است و شعر آنرا از وی یاد گرفته اند و بنای آیات بر زورنی و قافیه است اجمالی که شبهه است یا ظریفی
نه بر افعیل و تقاعیل عروضیان و قوافی معین ایشان که امر بیت و صنایع اصطلاحی و تنقیح امری مشترک
که در ابیات و آیات واقعت و نشانید باز آن امر عام اطلاق می نمایم باز ضبط اموری که در آیات
الترام آنها واقع شده است و آن بمنزله فصل است تفصیل می طلبد و الله ولی التوفیق تفصیل این
اجمال آنکه فطره سلیمه در قصائد موزون و مقفاة و اریضه رانقه و امثال آن لطفی ادراک میکند و حلاوتی و ذوق نماید
چون سلیب ادراک آن لطف تامل می کند می باید که در دو کلامی که بعضی اجزای او یا بعضی موافقت و انوفس
مخاطب الذی داده است و منتظر مثل آن بخشیده بعد از آن چون بیت دیگری همان توافق اجزای نفس مخاطب
واقع شده و منتظر بوجود آمدن ذوق با لا باشد و چون هر دو بیت در قافیه مشترک دارند لذت آن سه چندگان گشت
پس التنازع با بیات بسبب این ستر فطرت قدیحه آدمیان است و همه امر چه سلیمه از اهل اقالیم معتدله بران
مستغرق اند بعد از آن در توافقی اجزا در هر بیتی و در شروط قافیه مشترک در ابیات خدایسب مختلفه و رسوم

متباینه واقع شد عرب قافونی دارند که خلیل ایضاح آن کرده و هنوز کسی دارند که سلیقه ایشان بآن
حاکم است و همچنین اهل برزبان ضعیفی اختیار کرده اند و رای سلوک نموده اند چو ازین همه رسوم و مذاهب
مختلفه امر جامع استخراج کنیم و سرشت تراثل نماییم موافقت تخنیتی باشد لایبشر مثلاً عرب بجای مستفعلن
مفاعله و مستعلن می آرند و بجای فاعلان فعلاتن و فاعلاتن بر قاعده می شمارند و موافقت ضرب
بیت با ضرب بیت دیگر و عروض بیت با عروض بیت دیگر هم می دارند و در حشو زحافات بسیار
تجویزی می کنند بخلاف شعرای فارس که زحافات پیش ایشان استیجاست و همچنین شعرای عرب اگر
در یک بیت قافیه مقبوره باشند و در بیت دیگر نیز حسن انگارند بخرافات شعرای عجم و همچنین شعرای
عرب حاصل و داخل و نازل را از یک قسم گیرند بخلاف شعرای عجم و همچنین وقوع یک کلمه بر صراحت
پوچی که نصف آن از صراحتی باشد و نصف از صراحتی پیش عرب صحیح بوده پیش عجم باجمله امر مشترک
موافقت تخنیتی است نه موافقت حقیقی و هنوز اوزان شعرا خود را بر عدد و حروف نهاده اند بغیر ملاحظه
حرکات و سکونات و آن نیز ندرست و منتهه است و بعضی اهل بدور شنیده ایم که در تفریحات خود که
بجهت التذام می کنند کلامی متوالی با هم متوافق تخنیتی یا ردیفی که کلمه باشد یا زاده تراز کلمات را کرده اند و
مثل قصائد آن را انشادی می کنند و از آن لذتی بر می گیرند و هر قومی را صنعتی خاص است و نظم خود را
و علی هذا القیاس اتفاق احم و التذام و نجات واقع است و اختلاف ایشان در رسوم تفریحات و قواعد
مستحق است که یزانیان او را بی استنباط کرده اند و آنها را بمقامات مسمی ساخته اند و از مقامات اولیات
و شجاعت بر آورده اند و فی حدیث تفصیل برای خود درست ساخته و اهل هندش را گنظن نموده و
از آن را گه را گنیه انفرایع کرده اند و اهل بدور دیدیم که ازین هر دو اصطلاح دست باز داشته
بجسب سلیقه خود قافی و ایقاعی و قنطن نموده و از آن چند بغیر ضبط کلیات و حصص جزئیات هنگامه آرا
اند چون بعد ازین ملاحظه حدیث را حکم کنیم مرشتر که بر موافقت تخنیتی بدست نمی آید تخمین عقل را کار
بهمان منشرع است و با تفصیل توانی مروه موصله و ذوق سلیم را دوستی با همان حلاوت بخت است
با هر طریقی و مدبر حضرت شلاق چون نه است که باین سفت خاک هم زبان شود نظیر همان حسن اجمال
اندخت نه بر کواکب تخمین عدد قوم و دول و ملک الملک چون اراده فرمود که بروش آدمیان
سخن گوید همان اصل بسیط را ضبط فرمودند این قوانین متغیره به تغیر و اوار و اطوار تسک به قوانین

مصطلح ناشی از بحر و جملست و بدست آوردن حسن اجمال بغیر توسط آن قواعد بوجهی که در اخبار و اخبار
بیان از دست نرو و در هر نشیب و فراز سخن ضائع نشود معجز و مخفی پس از جریان حق سبحانه و تعالی
اتزاع صلی میکنیم و انتقال بقاعده می نمایم و آن قاعده آنست که در اکثر سوره مانند اصوات را معتبر
داشتند نه بحر طویل و مدید و مانند آن و در فواصل انقطاع نفس را بده و آنچه در آن قرار گیر و بیشتر
نه قواعد فنی قوافی را این کلمه نیز بسطی می طلبد اندک که گوش را حواله آن باید کرد آمد و رفت نفس نامی
کلمه جملت انسان است و هر چند درازی و کوتاهی نفس مقدور بشر است اما چون آنرا بطبع خودش
بکار آرد لابد امتداد می داشته باشد پس در اول برآمدن نفس نشاطی بهم میرسد و آهسته آهسته
آن نشاط متلاشی میگردد و در آخر منقطع میشود و احتیاج اعاده نفس تازه پیش می آید و این امتداد هم
بهست محد و بحد هم و مقدار بقدر اندیشه که نقصان دوسه کلمه بلکه نقصان قدر ثلث و ربع ازان
متجاوز نمی سازد و زیادت دوسه کلمه بلکه قدر ثلث و ربع ازان حد بیرون نمی کشد و تکلف عده و تاد و
اسباب را گنجایش میدهد و تقدم بعضی ارکان بر بعضی وسعت می نماید پس این امتداد نفس را
وزنی ساخته شد و آنرا بر سه قسم تقسیم نموده اند طویل و متوسط و قصیر یا طویل مانند سوره تساما متوسط
پس مانند سوره اعراف و النعام و اما قصیر پس مانند سوره شعرا و سوره دخان و تمامی نفس مد
معتد بر حرفی قافیه هست متسع که طبع آنرا ذوق میکند و از عاقوه آن چند کثرت متلذذ می شود و گو
آن مد یک جالف باشد و یک جا و او و یا یا و آن حرف آخر گو یک جایا باشد و یک جایم و یا
قاف پس عیون و مومنین و مستقیم متوافق اند و خروج و میرج و یحید و نار و نواف و عجاب همه بر قاف
و هم چنین لحوق الف در آخر کلام قافیه هست متسع که اعاده آن لذتی می دهد و گو حرفی مختلف باشد یکی گویند
که یاد دیگر جا گویند و سوم جا گویند بصیر و درین صورت که التزام موافقت روی بکار آید از قبیل
التزام بالابلیتزم مما یبدو چنانکه در ادائل سوره مریم و سوره فرقان وقع شده و همچنین توافقی آیات
بر یک حرف مثل سیم در سوره قتال و نون در سوره رحمان لذتی میدهد و همچنین اعاده یک جمله بعد
یک طائفه لذت دهنده است چنانچه در سوره شعرا و سوره قمر و سوره رگن و سوره مرسلات
واقع شده و گاهی بجهت تطویر ذهن سامع و شعاع لطافت آن کلام مختلف کرده میشود و فواصل آخر
سوره را از اول سوره مثل اذ و هاد و در آخر سوره مریم و مثل سلما و کراما در آخر فرقان و طین ساجدین

صورت آیات پیدا شده است این است آنچه این فقیر را متحشده است و الله اعلم اگر پرسند که مطالب فنون
 خمس چرا در قرآن عظیم مکرر گفته شد چرا بر یک موضع اکتفا نرفت گویم آنچه خواهیم که سامع را فایده نمایم دو
 قسم میباشد یکی آنکه مقصود آنجا مجرّد تعلیم مالا یعلم بود پس مخاطب حکمی را نمی دانست و ذهن او ادراک
 آن نکرده بود با شطح این کلام آن مجرّول معلوم شود آن نادانسته دانسته گردد و دیگر آنکه مقصود آنجا
 صورت آن علم در مدرک او باشد تا ازان لذت فراوان گیرد و قوای قلبیه و ادراکیه در آن علم فانی شوند و
 رنگ این علم بر همه قوای غالب آید چنانکه معنی شعر بر آنکه ما آنرا دانسته ایم مکرر می گوید و هر بار لذت معنی ایم
 و برای این لذت تکرار آن دوست میداریم و قرآن عظیم به نسبت هر یکی از مطالب فنون خمس هر دو
 قسم فایده اراده فرمود تعلیم مالا یعلم به نسبت جاہل و زنگین ساختن نفوس بآن علوم به سبب تکرار نسبت
 عالم الایمان اکثر مباحث احکام که تکرار در آن حاصل نشد زیرا که فایده دوم آنجا مطلوب نبود و لذت در شریعت
 به تکرار تلاوت امر فرمودند و مجرّد فهم اکتفا نماند و ندانند بحد رفیق نهاده اند که در اکثر احوال تکرار آن مسائل
 بعبارت تازه و سلوب جدید اختیار فرموده اند تا موقع باشد در نفوس و الذی باشد در اذهان اگر تکرار
 بیک لفظ کثرت چیزی باشد که وظیفه آن را تکرار می نمایند و در صورت اختلاف تعبیرات و تغایر
 اسالیب ذهن عوض کند و خاطر بکلی در آن فرو رود اگر پرسند که در سوره های قرآن این مطلب را چرا
 تشریف فرمودند و رعایت ترتیب نکرد و ندانند که نخست الامر اندر آنکه فرمایند و مستیفای حق آن نمایند
 بعد از آن شروع کنند در ایام الله و تمام آن کنند بعد از آن محاصره کفار نمایند گویم اگر چه قدرت الهیه
 شامل همه ممکنات است اما احکام درین ابواب حکمت است و حکمت موافقت مبعوث الیه است در
 لسان و در سلوب بیان و اشاره باین معنی رفته است در آیه لَقَالُوا لَعْجِبُوْا فِیْ مَا نَزَّلَ الْقُرْآنَ فِیْ مِیْاْنِ
 عَرَبٍ مَّجْیْئًا کُنَّا یَعْبُدُوْنَ کِتَابَ الْاٰلِیْنَ وَنَهْ مَوْلَیْ بَشَرٍ وَتَرٰی کَیْ حَالُ الْمُصْنَفِیْنَ اِخْتِرَاعَ مُنَوَّهَ اَنْدَعِبْ اَنْزَا
 نِیْ دَانَسْتُمْ اِکْرَامِیْنَ رَا بَا وَنِیْ کِیْ قَصَادَ شَعْرٍ مَحْضَرِیْنَ رَا تَامِلُ کُنْ وَرَسَائِلُ آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و مکاتیب حضرت عمر را بر خوان تا این معنی روشن شود پس اگر خلاف طور ایشان گفته شود بجهت
 در مانند و چیزے نا آشنا بگوش ایشان رسد و فهم ایشان را مشوش سازد و نیز مقصود نه مجرّد فایده است
 بلکه فایده مع الاستحضار و التکرار و این معنی در غیر مرتب اقوی و اتم است اگر ترا پرسند ورنی و قافیه که
 نزد یک شعر معتبر است ازین وزن و قافیه لذیذ تر است آنرا چرا اختیار نکردند گویم لذیذ تر بودن مجمل است

است باختلاف اقوام و اذیان و علی التسلیم ابداع طوری از وزن و قافیه بر زبان حضرت پیر صلی الله علیه و آله و سلم که امی بودند آیت ظاهرست بر نبوت حضرت ایشان و اگر بر وزن و قافیه شعر قرآن ازل پیشد کفار گمان میکردند که همان شعر نیست که در عرب مشهور و معروف است و از آن حساب بر نمی آورند چنانکه بلغا از اهل نظم و شعر چون بخواهند که مزیت و رجحان خود بر معاصرین بروش اشهاد اثبات کنند صحت تازه استنباطی نمایند و گویند کسی هست که باینطور غزل گوید و نامه نویسد و اگر بر طور قدیم انشا کند براعت جزو محققین واضح نشود و اگر پرسند که اعجاز قرآن بچه وجه است گویم محقق پیش ما آنست که بوجوه بسیارست از آنجمله اسلوب بدیع زیرا که عرب را میادین چند بود که در آنها جواد بلاغت را جولان میدادند و گوی مسابقت از قرآن میبردند قصائد خطب و رسائل و محاوره و اسلوبی که غیر این چهار وضع باشد نمی دانستند و بر ابداع آن قادر نبودند پس ابداع اسلوبی که غیر اسالیب ایشان بر زبان آنحضرت ص که امی بودند عین اعجاز باشد و از آن جمله اخبار از قصص و احکام ملل سابقه و جوی که مصدق کتب سابقه باشد بغیر تعلیم و از آنجمله اخبار باحوال آینده پس هر وقتی که چیز از آن بر طبق اخبار بوجود آمد اعجاز تازه ظهور رسیده از آنجمله درجه علیا از ملائکه که در دروغ شریک نشد و چون ما بعد عرب اول آمده ایم بکتاب آن نمی توانیم رسید لیکن اینقدر می دانیم که استعمال کلمات و ترکیبات عذبه جملہ بالطاف و عدم تکلف قدری که در قرآن می یابیم در هیچ قصیده از قصائد متقدمین و متأخرین نمی یابیم و این امری زوئی که مہر از شعر آنرا بخوبی میتوانستند دانست و عوام آن ذائقه ندارند و نیز می دانیم که در انواع تذکیر و مخاصمه هر جامعانی را لباس دیگر پوشانیده می شود بر اسلوب سوره که هر طغی دارد دوست قطاول از دامن آن کوتاه است و اگر کسی این را نمی فهمد باید که در ایراد قصص انبیاء که در سوره اعراف و هود و شعرا واقع شود تامل کند باز هر قصص را در صفات ببیند و باز همان قصص را در ذاریات تا فرق ظاهر شود و همچنین ذکر تعذیب عصاة و تنعم مطیعین در هر مقام برنگی دیگر ادا کرده میشود و مخاصمه اهل تار با یکدیگر بصورتی علیحد در هر مقام جلوه داده میشود و الکلام فی هذا بطول و نیز می دانیم که رعایت مقام کفن معانی تفصیل اوست و استعارات و کنایات کفن بیان کافل اوست با وجود رعایت حال مخاطبین که همین بودند نا آشنا ازین صناعات بهتر از آنچه در فن قرآن عظیمست متصور نمیشود زیرا که مطلوب در اینجا آنست که در مخاطبات معارفه که کس بآن آشنا اند نکته عام فهم خاصند و فعل گرفته

و این سخی کالجیم بین التفسیریت شهر رفیق تا حدیث هر کجا که می نگرم - کرشمه دامن دل میکشد که جایگاه
 و ازان جمله بیست که غیر متدبرین و اسرار شرایع را فهم آن میسر نیست و آن آنست که این علوم خمس
 نفس اینها دلیل بودن ترکان نازل سن الله بهرست هدایت بنی آدم چنانکه عالم طب چون در قانون نظر
 میکند و در در فتن او در بیان اسباب و علامات امراض و وصف ادویه میکند هیچ شک نمی کند
 در اینکه مولف آن کامل است در صناعت طب یعنی چون عالم اسرار شرایع می داند که در تندیب نفوس
 کدام کدام چیز یا افراد انسان میتوان القا نمود بعد از ان در فنون خمس تامل میکند پیشک دمی باید که این فنون
 در معالی خود بوی واقعی اند که ازان بهر صورت نه بند و میریت

آفتاب آمد دلیل آفتاب اگر دیلت باید از وی رویتاب

باب چهارم در بیان فنون تفسیر و حل اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعین
 باید دانست که مفسرین فرقه های مختلف اند جماعت روایت آثار مناسبه بآیات قصد کرده اند خواه حدیث
 مرفوع باشد یا موقوف یا قول تابعی یا خبر اسرائیلی و این روش محدثان است و فرقه تاویل آیات صفا
 و اسامی پیش گرفته اند پس آنچه موافق مذہب تنزیه نیافتند آنرا از ظاهر صرف نمودند و تعلق مخالفان را
 به بعض آیات رو کرده اند و این طریقه متکلمان است و قوی استنباط احکام فقهیه و ترجیح بعضی جماعات
 بر بعضی و جواب تنسک مخالف ایراد میکنند و این روش فقهای اصولیان است و جمعی نحو لغت
 قرآن را ایضاً مینمایند و شواهد کلام عرب در هر باب بوفور تمام ایراد می کنند و این وضع خفای لغویان است
 و گروهی حکایات معانی و بیان ماهر چه تمام بیان نمایند و درین باب داد سخن میدهند و این آئین ادب است
 و بعضی قرأت قرآن را که از استادان مالوست روایت میکنند و هیچ وجهی در بیابان فرو گذاشت
 نمی نمایند و این صفت قراست و برخی حکایات متعلق به علم سلوک یا علم خالق باطنی میباشند و این میباشند
 و این روش صوفیان است باجماع میدان اسع است و قصد هر مسلمانی تفهیم معانی قرآن متعلق شده است
 و هر کسی در فنی غرض نموده است و بقدر قوت فصاحت و فهم خود سخن گفته است و مذہب صحاب خود را
 منظور نظر داشته است ازین جهت فی تفسیر و معنی پیدا کرده به تفسیر و استنباط بسیار پذیرد
 که بشمار محدود نشود و جمعی جمع آنچه قصد کرده اند گاهی تباری و گاهی بفارسی سخن گفته اند و در ختماء و طعنا
 متفرق شدند و در بیان علم را کشاده تر بیان نمودند و این تفسیر را بعد از توفیق و در هر یک از این فنون

مناسبتی حاصل شده است و در اکثر اصول آن وجوه صالحه از فروع آن بدست آمده است و نوعی از استقلال
و تحقیق در هر بابی بودی که شبهه یا جهاد فی المذاهب باشد صورت بسته است و و سبب فن دیگر از فنون
تفسیر از ریاضی فیض آبی بخاطر ریخته است اگر راست پرسی من شاگرد بهیواسطه قرآن عظیم چنانکه اویسی روح
پرفروش حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مانند آنکه مستفید بهیواسطه کعبه حسنی ام شعیبه بآنکه اثر پذیر بهیواسطه
صلوة عظمی ام ولولان لی فی کل مذہب شجرة لسانا لما استوفیت واجب حده
درین رساله لازم دیده شد که دوسه حرف از هر فن نوشته شود -

فصل در بیان مریدیه در کتب تفسیر و اهل حدیث و آنچه بدان تعلق دارد و از جمله آثار مریدیه که در کتب تفسیر
بیان سبب نزول باشد و سبب نزول دو قسم است قسمی آنست که حادثه واقع شد که دران ایمان مومنان
و اتفاق منافقان بر روی امتحان آمد چنانکه در احد و احزاب اتفاق افتاد خدا تعالی مدح اینان و نکویشان
نازل ساخت تا فیصل گردد میان دو فریق و درین میان تعریضات بسیار بخصوصیات این حادثه
نظیر میرسد پس وجب است که یکلام مختصر آن حادثه را شرح داده آید تا سوق آن کلام بر خواننده
روشن شود و قسمی آنست که معنی آیت بعموم خود تمامست بغیر احتیاج و التسلق حادثه که سبب نزول عده
و حکم عموم لفظ راست نه خصوص سبب را قدامی مفسرین بقصد احاطه آثار مناسبه بآن آیت یافته
بیان ماصدق آن عموم آن قصه را ذکر کردند این قسم را ذکر کردن ضرورت پیش این تفسیر محقق شده است
که صحابه و تابعین بسیار بود که نزول لایة فکذا و کذا میگفتند و غرض ایشان تصویر ماصدق آن آیت بود
و ذکر بعض حوادث که آیت آنرا بعموم خود شامل شده است خواه این قصه متقدم باشد یا متاخر اسرئیل باشد
یا جابی یا اسلامی تمام قیود آیت را در گرفته شد یا بعض آنرا و الله اعلم ازین تحقیق دانسته شد که اجتهاد را
درین قسم دخلی هست و قصص متعدده را آنجا گنجایش هست پس هر که این نکته مستحضر دارد حل مشکلات
سبب نزول بآسانی میتوان نمود و از آنجمله تفصیل فقه است که باصل آن در نظم قرآن تعریفی فر
باشد مفسران از اخبار بنی اسرائیل یا از علم سیر استقصای آن قصه کنند و به جمیع خصوصیات آنرا
ذکر نمایند و اینجاست تفصیل است آنچه در آیت تعریف ظاهر بآن رفته است بوجهی که دانسته لغت آنجا
استاده شود و تفحص آن نماید و ذکر آن عهده مفسر است و آنچه خارج است ازین باب مثل ذکر بقرة
بنی اسرائیل که نر بود یا ماده یا بیان کلب صحاب کعب که البقع بود یا احمر تکلیف مالا یعنی است و صحاب

آنرا قریبی دانستند و از قبیل تفسیر اوقات می شمردند و اینجا نیز دو نکته باید بخاطر نگارش است یکی آنکه اصل در بیان
 ابراد قصص مسطور است لی تصرف عقل اما جمعی از قدامی مفسرین آن تعریض را پیشتر از خود سازند و محله
 مناسب آن تعریض فرض کنند و آنرا در رنگ احتمال تقریر کنند متناظران در شبهه افتند و چون اسالیب تقریر
 در آن زمان منع نشده بود و تقریر علی سبیل الاحتمال به تقریر باجزم بسیار است که مشتبه شود یکی را بجای یکی
 گیرند و این امر را مجتهد فیه است نظر عقل را در اینجا گنجانیش است و قیل و یقال را درین باب عنوان کشاد
 است هرگز این نکته یادگیر در بسیاری از مواضع اختلاف مفسران حکم فیصل می توان کرد و در بسیاری از
 مناظرات صحابه می توان دانست که قول نیست بلکه تفسیرش هست علمی که بعضی مجتهدان یا بعضی در بیان
 می آرند و بگویند محل این تقریر عمل میکند قول ابن عباس را در آیه **فَاَمْسِكُوا ذُرِّيَّتَكُمْ وَارْتَمِكُوا بِالْكَعْبَةِ**
الْاِجْلَ فِي كِتَابِ اللَّهِ اَلَا الْمَسْكُ لَكُمْ اَبْوَالَا الْعُسُلِ پس آنچه تقریر میفهمد آنست که این ذهاب
 بود و مسیح نیست و نیز محل آیت بر کنیت مسیح نیست آنچه پیش ابن عباس مقرر است همان غسل است لیکن
 اینجا اشکالی را تقریر می نمایند و جمالی را انهار می کنند تا بسببستند که علمای عصر درین تعارض چه نوع تطبیق
 میدهند و کدام راه سلوک بینمایند بعضی آنرا که حقیقت روزمره سلف مطلع نبودند این را قول ابن عباس
 دانستند و مذہب او نهادند حاشا! حاشا! نکته دوم آنکه نقل از بنی اسرائیل است که در دین ما
 دخل شد بعد از آنکه **لَا تَصَدِّقُوا اَهْلَ الْكِتَابِ وَلَا تَكُنْ لَهُمْ قَاعِدَةً** مقرر است پس دو چیز لازم آمد یکی آنکه
 تا تعریض قرآن را در سنت حضرت پیغمبر بیان یافته شود مرکب نقل از اهل کتاب نباید شد مثلاً چون محل
 آیت **وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَآلَيْهَا عَلَيْهِ كُرْسِيُّهٖ جَسَدًا لَّمَّا كَانَتْ** در سنت نبویه یافته میشود و آن قصه
 ترک انشمار اند و مواضع بر آنست مرکب از قصه صحرا مار و چرا باید شد دوم آنکه الضمیر بقدر الضمیر
 را در نظر داشته قدر اقتضای تعریض سخن باید گفت تا بشهادة قرآن تصدیق کرده باشد و از زیادتیان
 باید کشید در اینجا نکته است بغایت لطیف آنرا نیز باید دانست که در قرآن عظیم گاهی حکایت کرده میشود
 یک قصه را در جای باجمال و در جای تفصیل چنانکه فرمود **قَالَ اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ** بعد از آن فرمود
اَلَا اَقُلُّ لَكُمْ اِنِّي اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَاَكُنْتُ تَكْمُلُوْنَ
 پس این مقوله همان مقوله مقدم است نبوی از تفصیل پس تفسیر این اجمال میتوان دانست و از
 اجمال به تفصیل میتوان پی برد مثلاً در سورة مريم قصه حضرت عیسی علیه اجمالاً ذکر فرمود و **لَجَعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ**

وَرَحْمَةً مِّمَّا وَكَانَ أَقْرَبَ مَقْصُودًا وَرَأَى عَمْرَانُ مَفْصُلًا وَرَأَى إِلَى سِرِّهِمْ أَيْ قَدْ جَسَّكُمْ بِالْإِسْمِ
 درین مقوله بشارت تفصیلی است و آن مقوله بشارت اجمالی پس ازینجا بعد ضعیف استنباط کرد که معنی
 آنست سَوَّلَ لِي سِرَّكُمْ بِأَيِّ قَدْ جَسَّكُمْ و این داخل است در نیز بشارت نه متعلق که بخلاف
 چنانکه سیوطی اشارت کرده است حَيْثُ قَالَ فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ قَالَ إِيَّايَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ يَا قَدْ
 حَيْثُكُمْ وَاللهُ أَعْلَمُ وَأَزَانُ جَلَدُ شَرْحِ غَرِيبِ سِتِّ وَبَنَى آتَانَ بَرْتَمِغَ لَغْتِ عَرَبِ سِتِّ تَأْتِفُطُنَ بِسَبَاقِ
 سَبَاقِ آيَتِ وَوَأَسْتَنْقِ مَنَاسِبَتِ لَفْظِ بَا جَزَائِ حَلَكَةٍ دَرَانِ وَاقِعِ شَدِيدِ سِتِّ پَسِ دَرِ بِنَجَا نِيَرِ عَقْلِ رَا دَخَلِ سِتِّ
 وَخِلَافِ رَا كُنْجَائِشِ زِيرِ كِهْ يَكْ يَكْ لَوْدِ لَغْتِ عَرَبِ بَرَاءِ مَعَانِي شَتِي آيِدِ عَقُولِ دَرِ تَمِغِ سَهْمَالَاتِ عَرَبِ
 تَقَطُنِ مَنَاسِبَتِ مَسَابِقِ وَلا حَقِ مُخْتَلَفِ بَاشَنَدِ وَهَذَا اقْوَالِ صَحَابِهِ وَتَابِعِينَ فِي دَرِ بِنَابِ مُخْتَلَفِ شَدِيدِ هَرِ يَكْ يَكْ
 سَلُوكِ كَرُو مَفْصُوفِ رَا دَو بَارِ شَرْحِ غَرِيبِ مِي بَا يَدِ خِجْدِ كِي دَرِ سَهْمَالَاتِ عَرَبِ كِهْ كَدَامِ وَجِدِ قَوِي وَارِجِ حَسْتِ
 وَوَيْگَرِ دَرِ مَنَاسِبَتِ سَابِقِ وَلا حَقِ كِهْ كَدَامِ وَجِدِ اَوَّلِي وَاقِعِ سِتِّ بَعْدِ حُكَامِ مَقْدَمَاتِ وَتَمِغِ مَوَارِدِ سَهْمَالِ وَ
 تَقْصُصِ سَمَارِ قَفِيرِ دَرِ بِنَابِ سَهْمَالِ طَائِي تَا زِهْ كَرْدِهْ سِتِّ كِهْ لَطْفِ آن پُوشِيدِهْ خُوَاهِدِ بُوَدِ الْاِبْرَئِي الْاَصْفَانِي غَلِيقِ
 الطَّبِيعِ مَثَلًا كُنْتُ عَلَيْكُمْ الْقَضَا صُ فِي الْقَتْلِ رَا بِمَعْنِي كَمَا قَوْلَا قَتْلِي وَيَكِي بَا وِگَرِ يَكِي دَرِ يَكِ حَكْمِ شَرِكِ
 بُوَدِ نَحْلِ مَوْتِ تَا دَرِ فَرَمِ اَلَا نَتَّى بِالْأَنْتِ مَوْشُوعِ نَكْشِدِ وَتَرْكِبِ تَوْجِهَاتِي كِهْ بَا دَرِ نِي تَفَاتِ اَزِ هَرِ مِثْلِ
 نِهْ كَرْدِ مَثَلًا كُنْتُ لَكَ عَنِ الْاَهْلِ رَا بِمَعْنِي كُنْتُ لَكَ عَنِ الْاَهْلِ رَا بِمَعْنِي كُنْتُ لَكَ عَنِ الْاَهْلِ رَا بِمَعْنِي كُنْتُ لَكَ عَنِ الْاَهْلِ
 لِلنَّاسِ وَآيَةٍ وَمَثَلًا هُوَ الَّذِي أَحْوَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ
 لَا وُلَّ الْحَشْرِ رَا حِي لَا وُلَّ جَمِيعِ الْجُنُودِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ
 حَاشِرِينَ وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَحَشِرْ سُلَيْكَانَ جُنُودَهُ وَاین با قَصْبِ نَفْسِ لَقَعِ سِتِّ دَرِ بِنَا
 مَسْتِ اِقْوِي وَازِ اَجْمَلِ بِيَانِ نَا سَخِ وَنَسُوجِ سِتِّ دَرِ بِنَجَا وَنَكْتِ بَا يَدِ نَسْتِ يَكْ يَكْ صَحَابِهِ وَتَابِعِينَ
 نَسَخِ رَا سَهْمَالِ مِي كَرْدِ وَنَدِ رِغْبِ مَعْنِي كِهْ مَصْطَلَحِ اَصُولِيَا نَسْتِ وَآن قَرِيبِ سِتِّ بِهْ حَقِ لَقَوِي كِهْ اَزَا لِهْ
 پَسِ مَعْنِي نَسَخِ نَزْدِ يَكِ اِيْشَانِ اَزَا لِبِضِ اَوْصَافِ آيَتِ مَتَقَدِّمِ بَا يَتِ مَتَا خَرِ خُوَاهِ اَنْتِهَا سِهْ مَدَنِ
 عَمَلِ بَاشَدِ يَا صَرَفِ كَلَامِ اَزِ مَعْنِي مَتَبَادُلِ وَبَغِيرِ مَعْنِي مَتَبَادُلِ بَا يَبِيَانِ مَغْنَمِ بُوَدِ قَبْدِي تَحْضِيصِ عَا سِهْ يَا بِيَانِ طَرِيقِ
 دَرِ مِیَانِ مَنَصُوصِ وَآيِچِهْ مَقْیَسِ بَرِ آنسْتِ ظَاهِرِ اَوْ مَنَظَرِ آن وَاین باب وَجِ سِتِّ وَعَقْلِ رَا دَرِ اِنْجَا
 بَحْوَ لَانِي هَسْتِ وَخِلَافِ رَا كُنْجَائِشِ وَهَذَا عِدَّةُ آيَاتِ مَسْخُوفِ رَا بِاِنْصَادِ سَانِيدِهْ وَوَيْگَرِ آن كُنْشِ مَعْنِي

اصطلاحی صلی در بیان آن معرفت تاریخ است اما گاهی اجماع سلف صالح یا اتفاق علماء را علامت شیخ گردانند و شیخ قائل شوند و بسیاری از فقهای متکلم این امر شده اند و لیکن که ماصدق آیت غیر ماصدق اجماع باشد با جمله در آتنای که مبنی از شیخ اند غم بسیار است و بغور رسیدن دشواری و محذوران را بیرون از این اقسام چیزهای دیگر است که آنرا نیز ایرادی نمایند مثل مناظره صحابه در مسئله و اس تشهاد باین آیت یا تشیل ایشان بذكر این آیت یا تلاوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را بطریق مستفهام در روایت حدیثی که موافق این آیت باشد در اصل معنی و طریق لفظ با آنکه منقولی باشد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم با صحابه

فصل در باقی لطائف این باب از انجمله استنباط احکام است و این باب بغایت قسح است و عقل را اطلاع بر فحادی و ایمات و اقتضایات میدان است و اختلاف کلی حاصل است و این فقیر حسب استنطاقات در ده قسم و ترتیب آن اقسام بخاطر ریخته اند و آن مقاله نیزانی است عظیم برای سنجیدن بسیاری از احکام مستنبطه و از انجمله توجیه است و توجیه قبیحت کثیر الشعب که شرح و تشریح متون بکار بردن دهان ذکائی ایشان باشد و تبیین مراتب بسبب آن بطور آید صحابه با وجود عدم تنقیح قوانین توجیه در آن عصر و توجیه قرآن سخن گفته اند و انکار آن کرده و حقیقت توجیه آنست که اگر در کلام مصنف صعوبت فهم حاصل شود شارح توقف کند و آن صعوبت را حل نماید و بجزا از همان خوانندگان کتاب در یک مرتبه نباشد توجیه نسبت به تدیان دیگر است و به نسبت منتهمان دیگر است و بصورت فهم که نتیجه را بخاطر رسد و محتاج حل آن گردد مبتدی غافل از آن باشد بلکه احاطه آن نتواند و بساط کلام که بر ذهن مبتدی صعب باشد بفرز ذهن مبتدی اما آنکه احاطه جوانب از همان کرده است بحال جمهور خوانندگان فردی آید و به حسب از همان ایشان سخن میگویند پس در آیات مختصه عمده توجیه تحریم نهاده است آن وقت تنقیح وجه الزام و در آیات احکام تصویر صورتهاست مسئله و ذکر فوائد فیود از اخرازه و غیر آن و در آیات تذکیر بالار الله تصویر آن نعم و بیان مواضع جزئیه آن و در آیات تذکیر بایام الدنیا ترتیب بعضی قصص بر بعضی و ایفای حق تعالی که در سر قصه میباشند و در تذکیر بالموت و بالعبد تصویر آن صورتها و تقریر آن حالتها و از فنون توجیه است تقریب آنچه بعید از فهم باشد بسبب عدم الفت بآن و قطع محارضا است در میان و دلیل یا در میان دو تعریض یا در میان معقول و منقول

و تفریق در میان دو تمسک و تطبیق در میان دو مختلف و بیان صدق و عده که اشارت بآن رفته است
و بیان کیفیت عمل آنحضرت با آنچه در قرآن عظیم مامور شدند بالجمله توجیه و تفسیر صحابه بسیارست و حق آن
مقام او اگرده نمی شود تا آنکه وجه صعوبت مفسلا بیان کرده شود بعد از آن در حل صعوبت تفصیل
سخن گفته آید بعد از آن آن اقوال را سنجیده شود و آنچه مشکلمان غلو میکنند از تاویل متشابهات
بیان حقیقت صفات مذہب من نیست مذہب اینج هب تک و ثوری و ابن مبارک و سائر قدماست
و آن امر از متشابهات است بر ظاهر آن و ترک خوض و تاویل آن و در احکام مستنبطه نزاع کردن
احکام مذہب خود نمودن و وضع دیگر را بر انداختن و احتیال کردن بر آن سے دفع دلائل قرآنیة نزدیک
من صحیح نیست می ترسم که از قبیل تدار و بالتقرآن باشد طالب مدلول آیات باید بود و مذہب خود را
آیت باید گرفت گوهر آن فیه باشد موافق یا مخالف و لافقت آنرا با متعلات عرب اول اخذ باید کرد و اعتماد کلی بر آثار
صحابه و تابعین باید نمود و در نحو قرآن خلی عجیب راه یافته است و آن آنست که جماعه مذہب سیبویه را
اختیار کرده اند و هر چه موافق آن نیست آنرا تاویل میکنند هر چه تاویل بعید باشد و این نزدیکیست
صحیح نیست اتباع اقوی و موافق بسباق و سباق باید کرد و مذہب سیبویه باشد یا نه هب فراد و در مثل
وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ حضرت عثمان گفته اند **سُئِلَ عَنْ الْعَرَبِ بِالْكِتَابِ**
و تحقیق این کلمه نزدیک فقیر آنست که مخالف روزمره مشهور نیز روزمره است و عرب اول را در کتاب
خطب محاورات بسیار واقع می شد که خلاف قاعده مشهوره بر زبان گذشتی و چون قرآن بلغت عرب
اول نازل شد اگر حیانا بجای و او یا آمده باشد یا بجای تنبیه مفرد یا بجای مذکر مؤنث چه عجب پس آنچه
محقق است آنست که ترجمه **وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ** بمعنی مرفوع باید گفت و الله اعلم و اما معانی
بیان علمی است حادث بعد از قراض صحابه و تابعین پس آنچه در عرف جمهور عرب مفهوم میشود
الراس والعین و آنچه امر مخفی است که بجز متعقنان آن فن ادراک نه کنند لاسیما که در قرآن مطلوب باشد
و اما اشارات صوفیه و اعتبارات ایشان بحقیقت از فن تفسیر نیست بلکه نزدیک استماع قرآن چرا
بر دل سالک ظاهر میگردد و در میان نظم قرآن و حالتی که آن سالک دارد یا معرفتیکه او را حالت
متوله میشود چنانکه کسی قصه مجنون و لیلی شنود و معشوقه خود را یاد کند و معامله که در میان وی و محبوب
و سے میگذرد مستحضر سازد و در اینجا فایده است هم آنرا باید دانست که آنحضرت فن اعتبار را معتبر داشته اند

و در آن راه سلوک فرموده اند تا سنت باشد علمای است را وفق طریق باشد علوم موسوم به ایشان را مانند
 آنکه آیه فَاَقَامُوا الصَّلَاةَ در سوره که در تفسیر خوانند اگر چه معنی منطوق آیه آنست که هر که این کار را کرده است
 او را راه جنت و نعمیم بنامیم و هر که ضد او آن عمل آورده است او را راه دوزخ و تعذیب بکشایم لیکن بطریق
 اعتبار توان دانست که هر کسی را برای حالتی آفریده اند و آن حالت بر وسع جاری میکند و محض یک کار
 آنکه کلامی پس باین اعتبار آیه را پس سکه قدر ربطی واقع شده و همچنین آیه تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ عِبَادَ اللَّهِ
 منطوقش آنست که هر چه بخواهم مطلع ساخت لیکن خلق صورت علیه برداشتم را بآن برداشتم اجمالاً در وقت
 تفسیر روح مشابیهی هست پس باعتبار می توان باین آیه درین مسئله استنباط کرد و الله اعلم -
 فصل غریب قرآن که در احادیث آن را نیز با اهتمام و بیان فصل تخصیص کرده شد انواع است غریب
 در فن تذکیر بالآلاء الهی است که جامع باشد جمله عظیمه را از صفات حق غرض دل مشی آیه الکسی و سوره خال
 آخر سوره حشر و اول سوره مؤمن غریب قن بکیر یا یلم سید است قصه قلیل الذکر در آن آیه بیان کرده شود یا قصه
 معلومه را بتفصیل هر چه تا متر آورده شود یا قصه عظیم الفایده را که محل اعتبارات بسیار است ذکر کرده شود
 هذا آنحضرت در قصه حضرت موسی و حضرت خضر فرمودند که آرزو کردم که موسی را بنظر زیاد تر صبر کردی
 خدا تعالی ناقصه آن ذکر فرمودی و غریب فن تذکیر بالموت و ما بعد آن آیت نیست که جامع باشد احوال
 امت را مثلاً و لهذا در حدیث آمده است که هر که را خواهد که قیامت را گوید یا چشم خود می بیند سوره
 الشَّمْسُ گوشت بخواند و غریب فن حکام آیتی است که مشتمل باشد بر بیان حدود و تعیین وضع
 خاص مانند تعیین نایان در حد زنا تعین سه حیض یا سه طهر و عدد مطلقه و تعیین حصص موارث و غریب
 فن محاصره آیتی است که دمان سوز جواب نهی غریب واقع شود که قاطع شبهه بالغ وجه باشد یا مقرون
 کرده شود بیان حال این فرقی به مثل واضح گشتل الذی استوفد کافر او همچنین بیان شاعت
 عبادات اصنام و فرق در مرتبه خالق و مخلوق و مالک و ملوک با مثله عجیبه بیان کرده شود و یا جبط اعمال
 اهل ریا و همه بالغ وجه بیان کرده آید و غریب قرآن در ابواب مذکوره محصور نیست گاهی غریب از
 جهت بلاغت کلام و اینست بودن اسلوب آن باشد مثل سوره الرحمن و لهذا آنرا در حدیث عروس
 القرآن نامیده شد و گاهی غریب از جهت تصویر صورت سید و شقی باشد در حدیث آمده است
 لَکُلِّ اُمَّةٍ نَبِیٌّ و لَکُلِّ نَبِیٍّ مَطْلَعٌ پس باید دانست که ظاهر این علوم پنجگانه چیز است که مدلول کلام و منطوق

آن باشد و بطین و زندکیر بالآراء المتفکرست و آکا و مرآة حقست و زندکیر بایام الله معرفت ساطع
و دم ثواب و عذابست از آن قصص و پند پیر یافتن و زندکیر بالبنیة و الزنا ظهور خوف و دعا و آن امور
را برای العین ساختن و در آیات احکام استنباط احکام خفیه بفرمای و دایم ارات و در محاجت فرق ضاله معرفت
اصل آن قبائح و لاحق ساختن مثل آن بآن مطلع بفرم معرفت لسان عرب و آثار متعلقه بفرم نفس
مطلع بطن لطف ذهن و استقامت فهم با نور باطن و حالت سکینه است و الله اعلم

فصل

از علوم و پیریه در علم تفسیر که بآن اشارت کردیم تاویل قصص انبیاست علیهم السلام و تفسیر
این فن رساله تالیف کرده است اما تیل الاحادیث مراد از تاویل آنست که تفسیر که در واقع شد از املاء می باشد و استعلا
پیغامبر و قوم او از تفسیری که خدا بفرموده است و خواسته است و گویا بر همین معنی اشاره فرموده است
در آیه و یعلّمون کلّ شیء و دیگر تفسیر علوم خمس که منطوق قرآن عظیم باینست و استانی از انبیا و اولاد
رساله گذشته فلیخرج دیگر ترجمه بفرمان فارسی بوی که مشابره عربی باشد و قدر کلام و در تخصیص و تفسیر و غیره
و از فتح الرمان فی ترجمه القرآن ثبت نمودیم هر چند در بعض مواضع بسبب خوف عدم فهم ناظران
بدون تفصیل آن شرط ترک کرده باشیم دیگر علوم خواص قرآنست سابقه جامع و خواص قرآن
نموده اند و در وجهی که بدعا مانده و هر یک بسحر مانند استغفر الله منه و این فقیر را بر دل از این مستغفر الله
بایی فتح نموده اند و یک بارگی اسما حسنی و آیات عظمی و ادعیه متبرکه را در کنار من نهاده اند که این
عظیمه است در تفسیر اما هر آیت دبی و دعای مشروط است بفرمودی که در قاعده می گنجید که
آن انتظار عالم غیب است چنانکه حالت و تخریه می باشد تا از عالم غیب بکدام آیت و هم اشاره
میرود و بیان آیت و هم را بطورے از اطوار مقرر نه نزدیک اهل فن تلاوت باید کرد و اینست
درین رساله قصد اینرا دان کرده بودیم الحمد لله و الا و آخر او ظاهر او باطنا -

فصل

یکی از علوم که برین دهم ضعیف نزول فرموده و اصل معنی مقطعات قرآنست و این
بر تفسیر مقدمه است باید دانست که حروف هجا که اصول کلمات عربست هر یک را از آنها معنی است
بسیط که از غایت تازگی تعبیر از آن بغیر از حال نمیتوان کرد و از همین جاست که بسیاری از مواد مشتق از
یا متقارب می باشند و معنی مانند آنکه از کیا از اهل ادب ذکر کرده اند که هر کجا نون و فاء جمع شده است
و دلالت میکند بر معنی خروج بوی که از وجود مانند نفر و نفس نفی و نفق و نفذ و نفذ و هر کجا فاء و لام

شده است و لالت می کند بر معنی شکافتن مثل خلق و خلق و طبع و طبع و فلد و انجین جاست که اذکیا از امل
 و ب میداند که عرب بسیار است که یک کلمه را بر وجه بسیار نطق کنند به تبدیل حروف متقاربه مثل دق
 و دس و ل و ز بالجمله شواید معنی بسیار است و اما اینجا مقصود اینست که لا غیر و اینهمه لغت عرب است
 اگر چه عربی و تنقیح آن نرسند و آنکه نیز اذاک آن نکند چنانکه مفهوم تعریف جنس و خواص ترکیب اگر از
 عربی قهری بر تنقیح حقیقت آن قاور نباشد هر چند اعمال اینها می کنند باز موشگافان کلام عرب
 نیز بر یک طبع نیستند بعضی الطف است و ذهن از بعضی بسا مفهوم که جمیع آنرا تنقیح کردند دیگران
 بر تنقیح آن نرسیدند و این علم نیز از لغت عرب است اما دست اکثر موشگافان از تنقیح آن مفهوم
 فاصرست پس حروف مقطعه اسمای سورا ندیان معنی که بمجالات لالت می کنند بر آنچه مفصلاً در سوره
 نذکر میشود شبیه یا آنکه نام کتابی چینی مقرر میکنند که حقیقت آن کتاب را پیش ازین سامع وضع
 گردانند چنانکه بخاری کتاب خود را بجامع الصحیح السنن فی حدیث رسول الله نام کرده است پس معنی
 آنکه نیست غیب غیر متعین متعین شد به نسبت عالم شهادت که مبتدئ است زیرا که همزه و هاء بر
 بن غیب اندالا آنکه مانع از این عالم است و همزه غیب عالم مجرد و لهذا در وقت استغناء ام
 میگویند در وقت عطف او زیرا که امر تقیم عنه امر متشترست و آن غیب است به نسبت متعین و هم
 چنین مشرود غیب است و اول امر همزه زیاده کنند تا دلالت کند بر آنکه صورتی بخاطر او بسته است که
 تعصباتش فلان ماده باشد و در ضامراً لا اختیار کرده اند زیرا که غیب این عالم است و متعین را
 فی الحکم اجمالی حاصل شده و لام معنی تعیین لهذا در وقت تعریف لام زیاده می کنند و هم چون هر وقت
 بان جمع میشود و دلالت میکند بر میولی متدلس که حقائق شتی در آن مجتمع شدند و مقید گشتند
 و از فضا به مجرد بحسب تقید و تجزیه افتادند پس اسم کنایت از فیض مجرد است که بعالم تجزیه آمده
 بحسب عادات و علوم ایشان متعین شدند و قسوة قلب ایشان را بتذکیر مقابله کرد و اقوال
 فاسده و اعمال کاسده را بحاجه و تجدید بر ذاتم مصادمه نمود و تمام سوره شرح و بیان آنست
 الر مثل الحسب الا آنکه را بر تر و دلالت میکند یعنی غلبی که متعین شدند متدلس و باز هم
 در آمد و متعین شدند و هم باز نیز از چنین و این کنایه است از علوم مصادمه بقبا احتیاس بهی آدم
 مصادمه بعد مصادمه و آن صادق است بقصص انبیاء و مقالات ایشان مره بعد از خری

و به سوال و جواب مکرر و طایفه و صواب و عبارات است از حرکت از ارتفاع از عالم و نفس
متعالی الا آنکه طایفه و دالالت می کند بر عظم و فخامت یا تلوث و تنس آن متحرک و صواب و بصفا و طاهر
و تعین دالالت می کند بر سر بیان و متلاشی شدن و پراکنده گشتن در همه آفاق پس طایفه مقامات
انبیاء است که آثار متوجه شدن ایشان است به عالم اعلی که صورت شمس پیدا کرد و درین عالم
بیان جالی و مذکور شدن در کتب و مانند آن و طایفه مقامات انبیاء است که آثار حرکات و
ایشان است که ساری در عالم متدلس و پراکنده گشت در آفاق و جاهان است که بهین
گفته شد الا آنکه چون شمع شانی و ظهوری و تیزی داشته باشد و را با تعبیر کنند پس معنی تمام اجمالی
نورانی و تشعشع که در پیوست بنحیض عالم متدلس از عقاید باطله و اعمال فاسده و این است
است از رواق و احوال ایشان و ظهور حق در شبهات و مناظرات و عادات ایشان و تعین دالالت
میکنند بر ظهور شعاعانیه و تعین شدن و قاف مثل میم دالالت میکنند برین عالم لیکن از جهت قاف
و شدت و میم از جهت اجتماع صور در و س و تراکم آن پس عشق حق تشعشع است ساری
در عالم و نفس و نون عبارت است از نوریکه در ظلمت ساری و پراکنده شود مانند حالیکه در و س
صبح صادق یا نزدیک غروب شمس میشود و یا همچنان مگر آنکه دریا نورانیست کمتر فهمیده میشد
نسبت نون و تعین کمتر نسبت هائس لیکن کنایه از معانیست که منتشر شود در عالم
بهینتی که پیدا شد نزدیک توجه انبیاء پروردگار خویش جبهه و کسابق قوتی و شدتی و گری که درین
معین شد چنانکه کسی گوید می قصدین این بهینیت است که درین عالم پیدا شده از جهت
صدا و مه و ک مثل قاف است الا آنکه معنی قوت کمتر از قاف فهمیده میشود پس معنی گمیده
عالم متدلس ظلمانی است که در و تعین شل و غرض علوم و فهم تشعشع و تشعشع نزدیک رجوع به و س
اعلی یا بلکه معنی این کلمات را بطریق ذوق فهمانید و آن معانی اجمالی را باین کلمات که تخریر در آن نقل
مقدور نیست هر چند این کلمات وافی بکنه آن نیستند بلکه متباین اند من وجه و نون و ج
و الله اعلم بالصواب

۲۹۷ ۴۱۲
۳۹۵

ACC. NO. Y971

۲۰

الفوز الكبير

Handwritten notes and stamps:

- Top left: "١٩٤٥" (1945) and "١٩٤٦" (1946).
- Center: "الوقت المسموح" (Permitted Time).
- Bottom right: "CHECKED AT THE TIME".



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

وہی
۲۰